



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



## فهرست تفصیلی

- ۱- ضرورت مدل‌سازی اسلامی براساس احکام رساله ..... ۳
- ۲- تغییر نگرش در فقه اولین ضرورت جریان احکام در عینیت ..... ۴
- ۳- فلسفه‌ی شدن اسلامی مبنای مدل و نظام تعاریف ..... ۶
- ۴- شرط اسلامی شدن نظام کارشناسی کشور ..... ۷
- ۵- ضرورت هماهنگی سه منطق استنباط، کارشناسی و برنامه‌ریزی ..... ۸
- ۶- تابعیت نظام توسعه اجتماعی از نظام تکامل تاریخی ..... ۱۱
- ۷- تفاوت ساختار وقف با ساختار شرکت ..... ۱۱
- ۸- تکامل‌گرایی، جامعه‌گرایی و فردگرایی بعنوان سه محور قابل تعریف در احکام الهی ..... ۱۲
- ۹- تنافی جهت‌گیری احکام رساله با مبانی سرمایه‌داری ..... ۱۴
- ۱۰- اصول عام مکتبی حاکم بر ساختارهای صنعت ..... ۱۶
- ۱۱- مقایسه اجمالی میان برخی از قوانین اقتصادی کشور با اصول فقهی ..... ۱۷
- ۱۲- امکان دسته‌بندی احکام اقتصادی رساله در سه سطح توسعه، کلان و خرد ..... ۱۹
- ۱۳- نقش دولت در سازماندهی اختیارات اجتماعی از منزلت احکام رساله ..... ۲۰
- ۱۴- نقش شرکت‌های امروزی و محدوده آنها از منظر احکام مکتب ..... ۲۱
- ۱۴/۱- ساختار سلولی سرمایه یا شرکت سهامی ..... ۲۱
- ۱۴/۲- پیدایش هویت شخصیت حقوقی در بخش خصوصی ..... ۲۲
- ۱۴/۳- ثبات شخصیت حقوقی در بخش خصوصی ..... ۲۳
- ۱۴/۴- تحرک شخصیت حقوقی در بخش خصوصی ..... ۲۴
- ۱۵- تعریف تطبیقی صنعت در سه سطح خرد، کلان و توسعه از منظر احکام رساله ..... ۲۸
- ۱۵/۱- توصیف، تکلیف، ارزش متناظر با فعل موضوعاً موضوعات فعل و آثار فعل ..... ۳۰
- ۱۶- چگونگی دستیابی به تعریف مطلوب صنعت از منظر اصول مکتب ..... ۳۰
- ۱۶/۱- مرحله اول: لزوم توجه به مقتضای و اثر احکام در دسته‌بندی احکام رساله ..... ۳۰
- ۱۶/۱/۱- ضرورت استفاده از جدول مجموعه‌سازی در دسته‌بندی نظام احکام خرد ..... ۳۴
- ۱۶/۲- مرحله دوم: شناسائی موضوعات احکام از طریق توجه به آثار عینی احکام ..... ۳۵
- ۱۶/۲/۱- «حکم»، «موضوع حکم» و «اثر حکم» در دسته‌بندی احکام رساله ..... ۳۸
- ۱۶/۲/۲- دو نوع دسته‌بندی در احکام رساله ..... ۳۸
- ۱۶/۳- جایگاه اجمالی صنعت از دیدگاه اصول مکتب ..... ۳۹

- ۱۶/۴- کارآمدی وقف عام در تعریف سازمان صنایع..... ۳۹
- ۱۶/۴/۱- احکام وقف..... ۴۱
- ۱۶/۴/۲- ثمرات وقف..... ۴۱
- ۱۷- چگونگی دستیابی به طبقه‌بندی موضوعات صنعت از منظر اصول مکتب..... ۴۱
- ۱۷/۱- دسته‌بندی صنایع براساس تطبیق طبقه‌بندی اجمالی موضوعات صنعت بر آثار احکام مکتب..... ۴۲
- ۱۸- جمع‌بندی و چند نکته پایانی..... ۴۳
- ۱۸/۱- تصحیح جهت حاکم بر نظام موضوع شناسی مطابق با جهت کلی احکام رساله..... ۴۵
- ۱۸/۲- پرهیز از ترکیب‌سازی عقود در عین توانائی بر تحلیل موضوعات متغیر توسط احکام ثابت..... ۴۷
- ۱۸/۳- پی افکندن ساختار تکنولوژی اسلامی و مهندسی محصولات متناسب با نیازهای جامعه..... ۴۷
- ۱۸/۴- جایگاه آثار احکام در جدول نظام تعاریف صنعت..... ۴۸
- ۱۸/۵- شاخصه‌سازی از آثار احکام بمنظور بسترسازی برای ایجاد ساختارهای اجتماعی..... ۴۹

## ۱- ضرورت مدل‌سازی اسلامی براساس احکام رساله

آیا اصولاً می‌توان با تمسک محض به فقه موجود که غالباً ناظر بر احکام فردی (نه سازمانی و حکومتی) است تکنولوژی اسلامی را با تمامی مختصات ویژه آن تعریف نمود؟ و آیا علوم و معادلات کاربردی موجود که ریشه در انقلاب صنعتی غرب داشته و همسو با روح مادی حاکم بر آن است می‌تواند تکیه گاه خوبی برای طراحی یک الگوی مطلوب باشد؟

بطبع اگر هنوز در بخش پیش فرض‌ها و اصول موضوعه‌های دینی از متن فقه موجود و نیز در بخش ارائه معادلات کاربردی اسلامی از متن علوم موجود، مشکل جدی بچشم می‌خورد، چگونه می‌توان انتظار داشت که در مرحله اجرا و عینیت، صنعتی با مختصات اسلامی ظهور یابد؟

اما آیا می‌توان با همین اطلاعات محدود از فقه و علوم موجود اما با یک نسبت تقریب به طراحی مدل تخمینی اسلامی در ابعاد اقتصادی، صنعتی و غیره همت گمارد؟ طبیعی است که در این حال باید قوانین را متناسب با کمی کردن احکام مکتب، معادلات علوم و شاخصه‌های اجرایی در سه سطح خُرد، کلان و توسعه تعریف کرد، لذا ضرورت دارد در سه ستون از مکتب، علم و اجرا و در سه سطر از حقوق خُرد، کلان، توسعه و توصیف<sup>۱</sup>، تکلیف<sup>۲</sup> و ارزش<sup>۳</sup> نیز سخن گفت که پس از ضرب آنها در هم این عناوین ۹گانه می‌تواند طریقه‌ی تبدیل حقوق خُرد را به کلان و حقوق کلان را به توسعه مشخص نماید.

این بررسی گاه در عرصه مکتب و گاه در حیطه علم و نهایتاً در محدوده‌ی اجرا صورت می‌گیرد؛ در این حال هر چند پیش‌بینی، هدایت و کنترل نهایی به صورت تقریب و با ضریب خطای محسوس صورت می‌پذیرد، اما چون داده‌ی اولیه از جامعیت و اتقان لازم برخوردار نبوده است و بنا را بر اغماض در احکام موجود و معادلات مفروض گذاشته‌ایم، ناچار از پذیرش آنها به صورت تقریبی در عرصه‌ی عینیت خواهیم بود. این شیوه ما را چند گام از وضعیت موجود و با حفظ جهت‌گیری صنعت مطلوب دور می‌سازد، اما می‌تواند در بلند مدت کارآمدی خود را تا رسیدن به نقطه هدف، روز افزون نماید. طبعاً کارآمدی یک

۱. تشخیص صحیح از وضعیت (تعریف)

۲. تنظیم قوانین و تخصیص امکانات متناسب با هدایت جامعه به سمت اهداف عینی مورد نظر (باید و نبایدها)

۳. ترسیم وضعیت متعادل‌تر نسبت به وضعیت موجود (مطلوبیت‌ها)

الگو و دستگاه منطقی - کاربردی در آن است که از همین اطلاعات محدود و ناقص قادر به مدل‌سازی باشد؛ در واقع کارآمدی مبنا و مدل پیشنهادی باید این امکان را به نظام کارشناسی بدهد که با همین احکام موجود و با یک نسبت تقریب بتواند بخش عمده‌ای از جداول تحقیق را تکمیل نموده و مابقی این جداول را با شیوه نسبت‌گیری میان معلومات به پایان برساند. به عنوان مثال: در فقه آمده است که شرکت عقدی جایز است که به عین تعلق گیرد. با این وصف می‌توان از همین معلوم نتیجه گرفت که شرکت‌های موجود در سطح جامعه چون از امکان تمرکز برخوردار دارند و می‌توانند به صورت یک دولت یا شبه دولت اقتصادی ظهور پیدا کنند لذا علی القاعده نبایست با آنچه اسلام می‌فرماید، سنخیتی داشته باشند؛ گرچه این تخمین و تحلیل با آنچه امروزه برخی فقهاء مورد تأیید قرار گرفته و شرکت را با همین وضع موجود می‌پذیرند در تنافی باشد.

مبنای این تحلیل قطعاً چیزی جز همین اطلاعات محدود در فقه نیست. در هر حال یک مبنای نظری اگر از کارآمدی لازم برخوردار باشد، می‌تواند با همین چند مسئله فقهی در باب امور اقتصادی جامعه سرفصل‌هایی را تعریف کرده و آنها را ملاک تعریف عناوین مرکب در جدول قرار دهد. بنظر می‌رسد که این بهترین شیوه در زمان اضطرار علمی و با حداقل اطلاعات موجود باشد. طبعاً اگر پژوهش کتابخانه‌ای عمیق و گسترده در زمان مناسب صورت پذیرد، می‌تواند بسیاری از تخمین‌ها را به یقین مبدل نماید؛ اما سخن در زمانی است که اضطرار، تمامی ارکان جامعه اسلامی را با وضعیتی خاص مواجه کرده است که یا بایست امر معاش مردم را تعطیل کرد و یا به اقتباس از این و آن روی آورد و کشور را با وابستگی و حتی خطر ورشکستگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی روبرو نمود و یا به طرحی نو و کارآمد شبیه آنچه بیان شد، روی آورد عقل متعبد راه سوم را ترجیح می‌دهد. بنابراین یک شیوه آن است که روش تحقیق در صنعت را از طریق تطبیق بر اصول احکام مورد بررسی قرار دهیم.

## ۲- تغییر نگرش در فقه اولین ضرورت جریان احکام در عینیت

به نظر می‌رسد امروزه جامعه اسلامی به پیاده کردن احکام، بیش از حفظ رساله‌های موجود نیازمند است. لازمه‌ی این مهم تغییر نگرش نسبت به رابطه دین و علم و ارائه تعریف جدیدی از رابطه میان «ثابت و متغیر» است؛ مسلماً فقهی که در فضای عینی جامعه زندگی نمی‌کند، نمی‌تواند انتظاری صحیح از فضای کارشناسی کشور و معضلات عینی

جامعه داشته باشد. او تنها در صدد ثابت گرفتن احکام رساله و تغییر ساختارهای اجتماعی است؛ لذا اگر ببیند که کارشناسی برخلاف نظر فقهی او به برنامه‌ریزی پرداخته است، زبان به اعتراض می‌گشاید که چرا مسائل را در دایره‌ی اضطرار و احکام ثانوی معنا می‌کنید تا بتوانید احکام مورد نظر خود را از زبان ما بشنوید؟! طبعاً اگر یک مدل کارآمد در اختیار فقهای معظم و کارشناسان متعهد نظام اسلامی قرار گیرد به میزان قابل توجهی از این نگرانی‌ها کاسته شده و محدوده‌ی احکام اضطراری به حداقل ممکن می‌رسد. جامعه اسلامی هیچ چاره‌ای جز پیمودن این راه خطیر و طولانی ندارد اگر خواهان تغییر ساختارهای اجتماعی در جهت پرورش نیروی انسانی خدا باور در عرصه عینی و تولید تکنولوژی و صنعت کارآمد است! مثلاً اگر امروز می‌بینیم که یک حکم مسلم و فراگیر دینی همچون «وقف» به صورت یک موضوع حاشیه‌ای درآمدی است و گستره‌ی آن به موضوعات فیزیکی در سطح محدود خلاصه شده است، علت را بایست در تشتت نظام اجتماعی و نبود یک مدل کارآمد برای اداره‌ی معاش مردم جستجو کرد؛ این نظام اجتماعی بستر لازم را برای پرورش انسان وقف که با کمترین امکانات مادی بیشترین خدمت را در اعتلای دین و عزت مسلمین می‌کند، بوجود نمی‌آورد گرچه در طول زمان افراد بسیاری از اندیشمندان اسلامی بعنوان انسان‌هایی که خود را وقف فرهنگ غنی تشیع کرده‌اند و در مدارس دینی و غیر آن مشغول خدمت بوده‌اند، یافت می‌شود. اما این نوع وقف به صورت یک سنت فراگیر در تمامی شئون جامعه در نیامده است. زمانی جامعه می‌تواند به این فرهنگ‌سازی روی آورد که مطمئن شود همچون بسیاری از چهره‌های علمی حوزه‌های دینی و هیئات مذهبی و امثال آن که انسان‌هایی، تمام وجود خود را وقف عظمت اسلام در جهان می‌کنند؛ همه آحاد جامعه نیز از چنین روحیه‌ای برخوردار می‌شوند، در این حال تنها ثمره فعالیت‌های تحقیقاتی، فرهنگی و تبلیغی ایشان هیچ تناسبی با شهریه و حقوق و مزایای آنها نخواهد داشت، بلکه بسیاری از اوقاف از مال و جان و آبروی خود نیز در این جهت مایه می‌گذارند و علاوه بر آن با اخلاص و خضوع و بدور از هیاهوهای کاذب به آنچه وظیفه دینی و اجتماعی خود می‌دانند عمل می‌کنند؛ قطعاً باز هزینه این فعالیت‌ها چندین برابر سهمی است که ایشان از نظام معاش جامعه به خود اختصاص می‌دهند، انگیزه‌های این افراد نوعاً با انگیزه‌های مادی تحریک نمی‌شود و ثمره‌نهایی فعالیت خود را هم در چهارچوب منافع مادی ارزیابی نمی‌کنند. آنچه از فقه و اخلاق و الگوهای کارآمد اسلامی مورد انتظار است ایجاد چنین

بسترهای پرورشی در سطح عموم و در کلیه شئون است. این تنها راه نجات و احیای صنعت کشور است. طبیعی است زمانی که، بتوان براساس الگوی مزبور اصول کلی آن را در بخش خرد مکتب بدست آورد می‌توان اصول کلان و توسعه صنعت را قابل تحقق دانست و نهایتاً به تولید معادلات و شاخصه‌های آن همت گماشت تا نیازهای واقعی جامعه در بخش صنعت بخوبی تبیین شود.

### ۳- فلسفه‌ی شدن اسلامی مبنای مدل و نظام تعاریف

پس شروع این حرکت عمیق و بلند مدت از ارائه تعریفی متقن شروع می‌شود که براساس احکام رساله شکل گرفته است؛ این تعاریف ترسیم‌گر وضع کنونی جامعه و صنعت کشور خواهد بود؛ اما سوال اساسی این است که این تعاریف (و قبل از آن الگوی تولید آنها) بر چه مبنائی استوار می‌باشد؟

جواب این سوال را بایست در فلسفه شدن پیدا کرد که عالم را عالم اختیار و رکن اصلی مسئولیت‌پذیری انسان و پایه تحرک را در نوعی خاص از اختیار انسانی که فراتر از تفسیرهای مادی است، می‌داند.

از این دیدگاه اصولاً اختیار نمی‌تواند از سنخ عالم ماده باشد چرا که عالم، عالم مسئولیت‌پذیری و تکلیف است و محور تمامی هستی به فاعل واحد و ذات مقدس الهی بازگشت پیدا می‌کند.

پس عام‌ترین اصل دینی مورد اتکای این فلسفه، خالقیت و ربوبیت حضرت حق است هرچند در این جهان فوق هر فاعلی یک فاعل بالاتر است اما تمامی این فاعلیت‌ها به فاعلیت واحد او بازگشت می‌نمایند، با این وصف تمامی ۶ عنصر «وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی» بایست به فاعل واحد بازگردد و همین نکته رمز دینی بودن فلسفه شدن است که همان فلسفه منطق و الگوی فراگیر نیز بشمار می‌رود به تعبیر دیگر دینی بودن پایه منطق پیشنهادی ماست. در واقع زمانی که از یکسو عالم اختیار و مشیت حضرت حق اصل در منطق شد و از دیگر سو آگاهی انسان از این مشیت تنها براساس وحی امکان‌پذیر بود، آنگاه صحیح است که بگوئیم منزلت وحی و احکام و معارف الهی عالی‌ترین منزلت در توصیف هستی را بخود اختصاص می‌دهد، حال چون این منطق در امر شدن رفیع‌ترین منزلت را به وحی می‌دهد، گویای دینی بودن چنین روشی است. چرا که پس از آن تعاریف از انسان در نظام خلقت براساس همین نگرش صورت می‌گیرد از همین جاست که در مبنای



مورد پذیرش، انگیزه‌های روحی و اخلاق اجتماعی مقدم بر دیگر شئون فرد و جامعه است. و این نکته افتراق میان اسلام با تمامی مکاتب بلکه ادیان تحریف شده‌ای است که اخلاق را نسبی و براساس آثار مادی تفسیر می‌کنند و می‌گویند رابطه میان انسان و محیط مادی منجر به پیدایش اخلاق می‌شود. حال آنکه براساس دیدگاه الهی اخلاق محور است و در آن اختیار اصل می‌باشد. در واقع مسئولیت‌پذیری بُعد جدائی ناپذیر اخلاق می‌شود، بر این مبنا هیچ انسانی ذاتاً بد نیست بلکه او در وضعیت ذاتی خود سهیم بوده و قادر است آن را تابع یا مخالف دستورات الهی قرار دهد و البته معنای دینی شدن منطبق هم جز این نیست که به طبع، صبغه تمامی فعالیت‌های انسانی الهی شده را هر چه بیشتر سوق می‌دهد. در این دیدگاه توسعه اخلاق در مرحله اول و توسعه‌های فکری و عملی در مراحل بعدی قرار دارند. هر چند ممکن است در مقام تحقق قائل به سیر معکوس باشیم و از توسعه مناسب عملی در مرحله اول سخن بگوئیم که می‌تواند بر فکر و روح فرد و جامعه موثر واقع شود؛ اما در مقام منزلت نظری حتماً متغیر اصلی تکامل روحی است. از این منظر انبیاء محور توسعه تاریخ و تکنولوژی تابع اخلاق شمرده می‌شود و مدل توسعه اجتماعی رفته رفته شکل دینی بخود می‌گیرد.

#### ۴- شرط اسلامی شدن نظام کارشناسی کشور

اما زمانی این مدل کارآمد خواهد بود که منطق استنباط احکام (از درون منابع و متون دینی) هماهنگی خود را در مرتبه قبل از استنباط با معارف دینی تمام کرده باشد، طبعاً اگر نظام کارشناسی کماکان شرائط اجتماعی خود را اصل و منشاء انگیزش عمومی قرار دهد و اخلاق را تابع اثر مادی تعریف کند، حتماً نمی‌تواند با مدل پیشنهادی به جمع‌بندی احکام و لوازم آن پردازد به تعبیر بهتر نظام کارشناسی کشور زمانی اسلامی می‌شود که بافت مدل‌سازی و روش سیستم‌سازی آن در معاینه آسیب‌ها، دین را در بالاترین مرتبه پذیرفته باشد. و اما اگر چنین نظام کارشناسی بعضاً احساس بُن‌بست می‌کند؛ حال آنکه عمده‌ی بدنه این نظام را افراد متدین تشکیل می‌دهند، علت را بایست در مدل کارشناسی موجود دانست که نمی‌تواند در جمع بین احکام الهی با مبانی مادی خود موفق عمل کند.

اصولاً انسان اقتصادی و اکونومیک در نظام مادی دارای تعریف متفاوت با انسان وقف در نظام اقتصاد اسلامی است و مدل موجود در نظام کارشناسی کشور هیچگاه نمی‌تواند با نرم‌افزار مادی به فرهنگ‌سازی وقف در جامعه اسلامی مبادرت کند.

به تعبیر دیگر مدل موجود قادر نیست، انگیزش مادی را در یک ستون و انگیزش الهی را در ستونی دیگر بنحوی با یکدیگر تقابل دهد و افزایش بازدهی ستون دوم را نسبت به بازدهی انگیزش مادی تعریف کند.

بدین دلیل است که کارشناسان چنین نظامی همواره خود را ناتوان احساس کرده و زبان به شکوه می‌کشایند که چرا نمی‌توان برنامه‌ای جامع برای کشور طراحی کرد؟ مثلاً ایشان زمانی که می‌خواهند سیاست‌های پولی را تنظیم کنند، می‌بینند اگر بخواهند سود را از عرصه‌ی پس‌انداز و سرمایه‌گذاری حذف کنند، عملاً رغبتی برای مردم در جهت سپرده‌گذاری ایجاد نمی‌شود و زمانی که بخواهند سرمایه‌گذاری را رونق دهند، نمی‌دانند با اختلاف طبقاتی چه کنند؟!

#### ۵- ضرورت هماهنگی سه منطق استنباط، کارشناسی و برنامه‌ریزی

چنانچه قبلاً اشاره شد، منطق استنباط احکام همان علم اصول فقه است؛ اما کارآمدی همین علم هم زمانی است که بر پایه‌ی منطق شامل‌تری تعریف شود که این منطق با تعبد کاملاً هماهنگ باشد؛ اما چون تا رسیدن به علم اصول فقه حکومتی احکام اجتماعی اندک فاصله داریم، بایست رساله موجود و احکام آن مناط عمل قرار گیرد؛ تحقق این امر هم منوط به تعریف لوازم چنین احکامی است. البته از دیگر سو اصلاح ساختار نظام کارشناسی کشور و تبدیل آن به کارشناسی اسلامی از طریق ایجاد هماهنگی منطقی بین زیربنای این نظام با فلسفه و منطق احکام کاملاً ضروری می‌نماید.

اصولاً کارشناسی اسلامی دستگاهی است که احکام دینی را در بالاترین منزلت قرار می‌دهد، هدف از خلق دنیا آبادی آخرت انسان است و این موضوعی است که مورد اجماع تمامی ادیان الهی است. لذا نفس این عالم در قبال عالم بعد از آن بنفسه موضوعیت نداشته بلکه طریقت دارد. از این رو اگر چنین است و اختیار انسانی هم محور تمامی انگیزه‌ها، اندیشه‌ها و رفتارهاست، بایست از منطقی استفاده کرد که بتوان این هدف مهم را محقق نماید. غایت و مصلحت اساسی جامعه اسلامی اعتلای کلمه توحید در مقابل کلمه کفر است و این مصلحت باید محور برنامه‌ریزی دولت اسلامی باشد؛ این مصلحت زمانی جامه عمل می‌پوشد و صیانت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه تضمین می‌گردد که حکومت اسلامی و مسلمین از خطر ایجاد حادثه توسط کفار در عرصه عینی برهند و خود را به پاسخگوئی به مسائل مستحدثه مشغول نکنند. تنها در این صورت است که جامعه اسلامی در تغییر

مقیاس توسعه در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از سهم تاثیر اول در روند تکاملی جهانی برخوردار خواهد بود؛ این مسئولیت بزرگ بایست محور تمام برنامه‌های حکومت اسلامی باشد.

بنابراین در عین آنکه از ضرورت حاکمیت دولت بر صنایع متمرکز سخن می‌گوئیم بر این نکته نیز اصرار می‌ورزیم که دولت اسلامی باید اُفق ذهنی و قدرت درک متناسب، نسبت به چگونگی رویارویی میان دو پرچم اسلام و کفر در موضوع صیانت جامعه در تمامی ابعاد برخوردار باشد.

حاکمیت اسلامی باید به ضرورت و کیفیت تغییر مقیاس توسعه، بیش از پیش واقف شود و بداند که اشکال اصلی در روند توسعه معطوف به ناکارآمدی ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. قطعاً ناتوانی در تغییر این مقیاس‌ها بمعنای انحلال امپراطوری کفر است؛ آنها خواهند توانست از این طریق ولایت خود بر جامعه اسلامی گسترش دهند و این بمعنای عدم صیانت اسلام و مسلمین در تمام شئون است. اما اگر چنین تغییری در مقیاس‌ها صورت گیرد، آنگاه این جامعه اسلامی است که به تعریف از انسان، ابزار کارآمد مبادرت می‌کند و می‌تواند بستر پرورشی لازم را برای تربیت نیروی انسانی وقف در جامعه فراهم نماید و همان‌گونه که شاخصه‌های دشواری را برای تعیین مرجعیت فقهی جامعه تعریف می‌کند به ارائه ملاک‌های گزینشی خاص متناسب با میزان مسئولیت اجتماعی افراد اقدام نماید. در این حال آنچه حرف اول را خصوصاً نسبت به تصدی مناصب بالاتر خواهد زد در تقوا و قدرت ذهنی بیشتر خلاصه می‌شود؛ البته! برخی امور اصولاً نیازمند این مقدار وسعت نظر نیستند، لذا افراد که در این سطح فعالیت می‌کنند، همانقدر که با نیت رساندن خیر به مسلمین کار کنند، کافی است. این همان بخش اوقاف و نیمه متمرکز جامعه است که از سطح رویارویی کلمه توحید با کلمه کفر یک پله پائین‌تر محسوب می‌شود.

پس در سطح اول: صیانت از اصل اسلام و در سطح دوم: خدمت به مسلمین در دستور کار قرار می‌گیرد و اموری مانند بانک‌ها، قرض الحسنه‌ها در مانگاه‌های مجانی و... در این راستا تعریف می‌شوند و بالاخره سطح خرد که مربوط به بخش خصوصی است و انگیزه‌های دیگری همچون کار و فعالیت اقتصادی بخاطر درآمد و نفع شخصی نیز می‌تواند به صورت غیر متمرکز در آن وجود داشته باشد. این طبقات سه گانه براساس منطق پیشنهادی و در کلی‌ترین دسته‌بندی‌ها ترسیم می‌شود و همواره اخلاق، محور اصلی و متغیر اول و تکامل

جامعه و صیانت از اسلام است که در آن دین حرف اول را می‌زند. تاکید بر این نکته ضروری است که اگر یک انسان متعبد نیز در رأس هر بخشی از جامعه قرار گیرد اما ابزار و منطق کاربردی آن روشی غیر متعبد باشد (که عملاً دین را به حاشیه می‌برد) اخلاق را در پائین جدول توسعه معنا می‌کند و برای اختیار انسانی بعنوان عنصر حاکم بر تمامی ابعاد بشری ارزش اول قائل نیست، قطعاً چنین فردی نمی‌تواند، مدیریت شایسته‌ای بر این بخش اعمال کند و نتیجه آن این می‌شود که امروز در جامعه شاهد آن هستیم! اصولاً انسان خوب تنها با ابزار خوب و کارآمد می‌تواند به ایفای نقش مثبت بپردازد از این رو حجیت در نظام کارشناسی صرفاً به کارآمدی مثبت روش در نظام اسلامی بازگشت می‌کند؛ همچنانکه حجیت استنباط احکام نیز به علم اصول بازگشت می‌نماید؛ قطعاً منطقی که توانسته است در رتبه قبل از دسته‌بندی احکام به خرد، کلان و توسعه، هماهنگی خود را با دین تمام کند، می‌تواند یک منطق مورد اعتماد باشد.

البته مقام استنباط احکام با مقام عمل به احکام دارای یک تفاوت اساسی نیز هست. چرا که در مقام استنباط نمی‌توان آثار احکام را ملاحظه کرد و سپس به صدور فتوی پرداخت؛ این همان شیوه غلط اهل قیاس است که از نظر اسلام مردود و غیر معتمد می‌باشد؛ اما در مقام عمل هیچ‌گیزی از ملاحظه آثار نیست؛ مثل این مقام مانند کسی است که در مقام انتخاب میان خرید خانه یا اجاره آن اولی را برمی‌گزیند و دلیل آن را مقرون به صرفه بودن خرید نسبت به اجاره در بلند مدت می‌داند. طبیعی است که چنین کسی تنها به آثار عمل توجه دارد و استناد می‌کند. همچنین است صحت یک معامله که بایست در چهارچوب تعریف شده مکتب باشد، اما در زمان انتخاب میان دو یا چند گزینه آنچه ملاک است آثار عینی آن - همچون داشتن صرفه اقتصادی و... می‌باشد.

بنابراین در وضع استنباط صرفاً به آنچه ملاک کلمات وحی بر آن دلالت دارند، توجه نمود و بدون ملاحظه آثار و لوازم عینی حکم در سطح جامعه، حکم اولی اسلام را استنباط و صادر کرد. این شیوه در نهایت تعبد نسبت به وحی و عدم امتزاج نظرات و آراء شخصی در امر خطیر استنباط دلالت دارد. ولی در موضع عمل، هر کسی ناچار از توجه به آثار طبیعت عقود است و در این جهت هم باز حق ترکیب عقود متفاوت با هدف تعریف کردن عقدی جدید که با روح عقود قبلی در تناقض است ندارد، قطعاً اگر نتیجه این ترکیب، ایجاد اثری جدید اما ناهمگن با جهت حاکم بر عقود پیشین باشد، نمی‌تواند حجیت این وحدت

ترکیبی را ثابت کرد. لذا تنها در این فرض که آثار خاص چنین احکامی و نه اثری دیگر ثابت فرض شود، امیدوار بود که نقطه اطمینان مناسبی برای شالوده‌گذاری ساختارهای اجتماعی ایجاد شده است.

#### ۶- تابعیت نظام توسعه اجتماعی از نظام تکامل تاریخی

جامعه اسلامی هیچ چاره‌ای جز تمسک به یک منطق شامل الهی ندارد، منطقی که نه جهان ماده بلکه خالق آن را اصل قرار می‌دهد تا بتواند تکنولوژی اسلامی تولید کند و الا یا به ورطه‌ی نظام سوسیالیستی می‌افتد و یا به مهلکه‌ی نظام سرمایه‌داری گرفتار می‌آید. این فراز در واقع اشاره به سر حلقه‌های تکامل تاریخ بشر دارد که به ما گوشزد می‌کند، بایست توسعه اجتماعی را هماهنگ با جهت کلی حاکم بر تکامل تاریخی قرار داد. از این رو است که از ضرورت حاکمیت اخلاق بر صنعت، تکنولوژی و کلیه بخش‌های و شئون جامعه سخن گفت چرا که تمامی این بخش‌ها بایست در خدمت تکامل اخلاق الهی جامعه باشد و البته در این میان نقش محوری از آن حاکمیت است اما اگر همین حاکمیت اسلامی صرفاً بعنوان بخش خدمات نظام سرمایه‌داری در مقیاس رشد ناخالص ملی جهانی عمل کند مشخص می‌شود که الگوی مورد نظر ما، اخلاق را تابع انگیزش مادی قرار داده است. متأسفانه این واقعیت تلخ امروز در سطح جهان اسلام وجود دارد و این کشورها قبل از آنکه یکی از محورهای بخش تولید در سطح جهانی باشند، یکی از عناصر دست اول بلکه دست دوم بخش خدمات در جهت توسعه مادی نظام غالب محسوب می‌شوند. طبیعی است که سود سرمایه و اختلاف طبقاتی شاخصه‌های مهم این بخش محسوب می‌شوند در این دیدگاه چون موتور محرک انسان، سود سرمایه است؛ لذا هر کسی که سرمایه بیشتری دارد از حق بهره‌مندی بیشتری نیز برخوردار است و این چیزی جز حاکمیت اخلاق مادی بر پیکره جامعه نیست.

#### ۷- تفاوت ساختار وقف با ساختار شرکت

حال که چنین شد طبعاً بخش متمرکز صنعت که بالاترین و قدرتمندترین بخش در میان سه نوع صنعت محسوب می‌شود عملاً در خدمت توسعه اخلاق مادی و با هدف رفع نیازمندی‌های تکاملی غیر الهی قرار می‌گیرد و البته پس از آن، بخش نیمه متمرکز وقف وجود دارد که هیچ‌کس حتی حاکم شرع یا شخص واقف حق خارج کردن شی موقوفه را از عنوان

وقف ندارد، البته تحت شرایطی خاص می‌توان آن را به احسن تبدیل کرد، ولی خروج موضوعی از عنوان وقف و نیز تملک آن حتی توسط حاکم شرع به هیچ وجه جایز نیست. این عدم قابلیت انحلال که خصلت اصلی موقوفات است؛ قطعاً قابل قیاس با هویت یک شرکت در ساختار موجود نیست، که از قابلیت انحلال برخوردار می‌باشد. اما رسیدن به مرحله مطلوب از وقف به نوبه‌ی خود منوط به ایجاد ساختارهای مناسب با هدف غائی آن است که، پرورش انسان وقف و موقوفات گسترده در تمامی زمینه‌ها و شئون را در رأس کارها قرار می‌دهد؛ تنها در این حال می‌توان به ایجاد بستر لازم برای تولید سخت افزار و نرم افزار مناسب امیدوار بود. در مطالب آینده به تفصیل از تفاوت بین این دو ساختار سخن خواهیم گفت. این حرکت طولانی اما عمیق واقعی است که در جوامع بظاهر پیشرفته نیز بخوبی مشهود است گرچه بخاطر بطلان هدف حاکم بر ساختارهای مادی رفته رفته نقائص بنیادین آنها آشکار و آشکارتر می‌شود. مهمترین دلیل بر این ادعا وجود دغدغه‌های روبه رشد این جوامع است که انسان آزمند رفاه و ذات را نتوانسته است به درک آرامش موعود نائل کند. مسلماً محرومیت فرهنگی مغرب زمین امروزه دردناکتر از محرومیت اقتصادی آفریقا است!

#### ۸ - تکامل‌گرایی، جامعه‌گرایی و فردگرایی بعنوان سه محور قابل تعریف در احکام الهی

البته بیان این واقعیت نیز در مورد کیفیت احکام رساله ضروری است که اصولاً بخشی از این احکام ناظر بر قراردادهای ثابت اجتماعی است به این معنا که در برهه‌ای از زمان چنین قراردادهایی ثابت هستند. اما دسته‌ای دیگر از عقود اصولاً استقرار ذاتی و زمانی ندارند در مورد اول می‌توان از خرید و فروش قطعی و در مورد دوم می‌توان از عقد وکالت که قراردادی جایز و غیر زماندار است، نام برد که موکل در هر زمان می‌تواند وکیل خود را عزل نماید؛ البته در هر دو صورت این نوع قرارها تا زمانی که از نظر اسلام محترم است که بنفع عموم باشد و نه قشری خاص! چرا که رساله‌ها براساس مبانی دینی تکامل‌گرایی را در مرحله اول جامعه‌گرایی را در مرحله دوم و فردگرایی را در مرحله سوم معنا می‌کند. نگرش فوق دقیقاً برخلاف اعتقاد اهل تحجر است که از زمان و مکان و شرائط اجتماعی کاملاً بدورند آنها درک صحیحی از مالکیت روز و سیستم‌های موجود ندارند و در فضای صد سال قبل سیر کرده و همان استدلال‌ات کهنه را ارائه می‌دهند. حدیث شریف «لا یحل مال امرء الا بطیب نفسه» یعنی مال فرد تنها با رضایت وی قابل تصرف است. و دهها حدیث مشابه که ارکان

قواعد فقهی را تشکیل می‌دهند، دارای استحکام و اتقان لازم در مقام استدلال هستند؛ اما در هر زمان و با توجه به تغییر شرائط جواب این پرسش‌ها متفاوت خواهد بود که اصولاً منظور از نفس مال چیست؟ انتقال آن چگونه است طیب نفس چیست و محدوده آن کدام است؟ و... مثلاً ۱۰۰ سال قبل پدیده‌ای اقتصادی بنام چک یا پروانه ساخت یا موافق اصولی یا گشایش اعتبار و... وجود نداشت حال با این پدیده‌ها به دو صورت می‌توان برخورد کرد: یا آنها را از دایره‌ی احکام دینی خارج کنیم و فقهاء را از ورود در این عرصه‌ها منع نمائیم و یا بجای پاک کردن صورت مسئله بر اساس منابع غنی و روشنای متقن اجتهادی حکم هر یک را با تأمل فقهی استخراج کنیم.

قدر متیقن آن است که نبایست رساله را سبب توجیه ساختارهای موجود اجتماعی و مسائل مستحدثه کرد چرا که با این شیوه غلط حداقل مردم نسبت به کلام وحی دچار بی‌اعتمادی و سردرگمی می‌شوند؛ آنها احساس می‌کنند که اگر از قبل شرایط ناعادلانه موجود اموال بسیاری در زمانی اندک به یک نفر منتقل شود، وی مجاز است در ابتدای سال خمسی خود با پرداخت یک پنجم از این درآمد هنگفت جامه حلیت بر این پیکره ناموزون بپوشاند و بر عالم و آدم فخر کند که من به تکلیف شرعی عمل کردم! مسلماً برای رفع این نقیصه‌ی بزرگ چاره‌ای جز اصلاح ساختارهای موجود اجتماعی نیست. اگر روابط کنونی تغییر کند محال است که در مدتی کوتاه بلکه در بلند مدت بتوان با تلاش فردی صرف به ثروتی باد آورده رسید. اما اگر ابزارهای انتقال ثروت در اختیار عموم نباشد و اقشاری خاص دسترسی به آن داشته باشند، حتماً رسیدن به ثروت‌های افسانه‌ای نه امتناع عقلی دارد و نه امتناع عینی! لذا جای دارد که سئوالات مشابهی را به پرسش‌های فوق بیافزاییم که اصولاً ابزارهای انتقال ثروت، اطلاعات، و قدرت در ساختارهای اجتماعی چیست؟ عدالت اجتماعی چگونه قابل دسترسی است؟ چهارچوب عدالت سیاسی فرهنگی و اقتصادی چیست؟

از مطالب اخیر به این نکته دست می‌یابیم که باید احکام رساله را دسته‌بندی نمود این دسته‌بندی براساس سرفصل‌های «عقود ثابت» و «غیر ثابت» برای استفاده در مدل ارزیابی صنعت کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد با توجه به تقسیم‌بندی صنایع به سه دسته دولتی، تعاونی و خصوصی یا متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز، ضرورت دارد که سرفصل‌های

مزبور نسبت به آنها اعمال شود؛ لذا مثلاً در تعریف کلمه حکومت اسلامی صحیح است که آن را در برابر تکامل صیانت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه مسئول بدانیم<sup>۴</sup> در واقع دولت اسلامی که شامل تمامی قوای سه گانه می‌باشد بایست از چنان قدرتی برخوردار باشد که بتواند در مقیاس جهانی به تغییر مقیاس عدالت پردازد؛ طبعاً عدالت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نیز که به تبع صیانت جهانی و تغییر موازنه قوا ایجاد می‌شود، می‌تواند جامعه اسلامی و ساختارهای ثابت آن را در مقابل حوادث بزرگ بیمه کند در آخر می‌توان انتظار داشت، رشد فردی بدنبال تکامل صیانت دولت اسلامی در سطح توسعه و گسترش عدالت اجتماعی در سطح کلان برای آحاد جامعه اسلامی محقق شود. چون اصولاً حضور عمومی مردم در تمامی سطوح نیازهای فردی، اجتماعی و تکاملی جامعه قابل فرض و تحقق است.

#### ۹- تنافی جهت‌گیری احکام رساله با مبانی سرمایه‌داری

در اینجا جای دارد به بررسی یک اشکال پیرامون احکام اقتصادی رساله پردازیم، منتقدین ادعا می‌کنند که این نوع احکام در راستای سیستم اقتصادی سرمایه‌داری عمل می‌کند.

با تأمل در شاکله‌ی احکام بلکه کلیه احکام رساله از طریق دسته‌بندی‌های فوق‌الذکر و طبقه‌بندی‌های مشابه که باعث استنتاج روح حاکم بر آنها می‌شود در می‌یابیم که ساحت فقه موجود با تمام کاستی‌های آن قطعاً از این اتهام مبرا است؛ برعکس اگر احکام رساله‌های موجود بدون تأویل و ترکیب‌سازی ناصحیح در عرصه عینیت جامعه پیاده شود، اصولاً زمینه‌ای برای شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری ایجاد نمی‌شود. قبلاً به یکی از بارزترین این احکام که در خصوص عقد شرکت بود، اشاره شد که چون این عقد همواره جایز است لذا چنین قراری هیچگاه ثابت و مستقر نخواهد بود و علماً تضمینی برای تجمع سرمایه و صیانت از آن باقی نمی‌ماند چون هر زمانی که هریک از شرکاء و لو با کمترین سهم رای خود را نسبت به وکالت هیئت مدیره باز پس گیرند، مدیران شرکت مجاز به تصرف در اموال وی نخواهند بود و این سهم را هم بایست از عین مال به او برگردانند چنین حکمی در بطن خود تضمینی برای بقای شرکت که یکی از بارزترین مظاهر سرمایه‌داری است باقی نمی‌گذارد.

۴. در فرازهای آینده به تبیین این مطالب خواهیم پرداخت.



اما این کلام بمعنای عدم ملاحظه اضطراب کنونی استفاده از احکام ثانویه و نهایتاً بطلان عقود شراکت موجود نیست؛ بلکه تنها بر این نکته تاکید دارد که احکام رساله حتماً نظام سرمایه‌داری را تأیید نمی‌کند؛ ولی از دیگر سو ابتلاء نظام اجتماعی به سیستم سرمایه‌داری هم واقعیتی است که نمی‌توان آن را انکار کرد که همین حقیقت ما را به عمل نکردن به احکام الهی در جامعه خود هدایت می‌کند.

اگر ساختارهای اجتماعی بر مبنای مقتضای طبیعی احکام رساله شکل می‌گرفت نه تنها نظام سرمایه‌داری در جامعه اسلامی رنگ می‌باخت و منفعت گروهی بر منفعت فردی توجیه نمی‌شد، بلکه امتیاز خواهی فرد از فرد نیز جایی برای ظهور و رشد پیدا نمی‌کرد؛ حاکمیت احکام بر ساختارهای چنین نتیجه شفاف را ارائه می‌دهد که در صدر اسلام نمونه‌های فراوانی از آن را پیدا کرد. در هر صورت می‌توان اسلام را در تکامل‌گرایی از یکسو و جامعه‌گرایی آن از سوی دیگر خلاصه نمود؛ چرا که همواره مصالح جمع را بر مصالح فرد و در جهت تکامل انسانی مد نظر قرار می‌دهد و بخاطر همین دلیل است که وقف را بعنوان یک حکم اجتماعی و با شرایطی سخت نسبت به تبدیل و تصرف در آن وضع کرده است. همین سختی شرایط باعث استمرار این نوع قرارها تا صدها سال پس از انعقاد آنها شده است که هیچ‌گاه امکان تزلزل در این عقود وجود ندارد.

با این وصف چگونه می‌توان باور کرد احکامی که در کمترین تسلط فرد بر فرد تا این اندازه حساس و دارای موضع است، تأییدگر سیستم ظالمانه نظام سرمایه‌داری باشد؟! اصولاً هر نوع قراری که میان افراد و با هدف کسب منافع شخصی صورت می‌گیرد با لطائف و شرایطی خاص به سوی توقیت و تحدید سوق داده می‌شود تا استمرار آن عملاً با مشکل روبرو باشد. و البته دوام انتفاع شخصی نیز کماکان منوط به استمرار اختیار و اراده طرفین قرار است که اگر یکی از آنها به فسخ قرار رأی دهد، عملاً هرگونه الزام و استقراری زیر سوال خواهد رفت از دیگر سو اراده هر یک از طرفین قرار نیز بر اراده دیگری ارجحیت ندارد.

نکته قابل توجه این است که برای تشخیص این موارد هم هیچ نیازی به تخصص ویژه نیست چه اینکه احکام رساله آنچنان در این عرصه صراحت دارد که با یک درک عرفی ساده نیز واقعیت حاکم بر آنها قابل فهم است.

اما در هر حال جریان احکام در جامعه مستلزم تغییر در کلیه ساختارهای اقتصادی جامعه، هماهنگ‌سازی با مقتضای طبیعی احکام و بالاخره نفی هرگونه شخصیت حقوقی در بخش غیر متمرکز و محور قرار دادن بخشی متمرکز همراه با تلاش در جهت تعمیم بخش نیمه متمرکز نسبت به بخش خصوصی است؛ در این حال بسیاری از ساختارها از جمله نظام پولی کشور که بر مبنای قطع رابطه میان مالکیت و مدیریت شکل یافته است، کارایی خود را در نظامی جدید تعریف می‌کند و متناسب با نظام ارزشی حاکم بر احکام رساله به ارائه‌ی خدمت موثر به جامعه اسلامی می‌پردازد. البته آن بخش از نظام کارشناسی کشور که نخواهد یا نتواند به درک حداقل از جوهر فقه نبوی (ص) نائل شود و به آن گردن نهد حتماً کارایی چنین ساختاری تردید خواهد کرد و تکامل‌گرایی و نیز جامعه‌گرایی احکام رساله را باور نمی‌کند؛ این گروه نخواهند پذیرفت که این گرایش هدفمند در فقه موجود، اقتصاد و صنعت ملی را در جهت توسعه قرب و تکامل فرد در جامعه سوق می‌دهد. بگونه‌ای که همواره منفعت افراد منحل در منافع عمومی است. بر این اساس نمی‌توان باور کرد که روابط اقتصادی اسلام، انسان را تابع ابزار و سرمایه قرار می‌دهد.

#### ۱۰- اصول عام مکتبی حاکم بر ساختارهای صنعت

۱. مالکیت خصوصی (حق استیلاء بر منافع غیر) ممنوع است یعنی تفکیک بین عین و ذمه و تبدیل آن به سهام، باطل و خلاف مقتضای عقد است.
۲. دولت به قید اسلامی حق مالکیت دارد یعنی باید اختیار دیگران را تابع اختیار خود نموده و مصونیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را در مقابل کفار، ایجاد نماید.
۳. تجویز مالکیت مبتنی بر شرکت سهامی در شرایط عسر و حرج
۴. مالک، فردی حقیقی می‌باشد.
۵. امکان تشکیل نظام سازمانی در آنچه که مربوط به نفع عموم است، لذا شرکت‌های سهامی، بازار، بورس، سهام، ارز بعلت نفع شخصی نه عمومی منتفی می‌باشد.
۶. تعلق مالکیت به عین شخصی نه ذمه حقوقی (به معنای امروزین سهام) لذا شرکت‌های سهامی که مالکیت به ذمه حقوقی تعلق می‌گردد و مانند یک دولت متمرکز اقتصادی عمل می‌کند برخلاف اسلام است.
۷. وکالت عقد جایز است و در حین انجام معاملات امکان ابطال دارد و حق تک‌تک موکلین محفوظ می‌باشد.

۸. مالکین نمی‌توانند با دادن وکالت اختیار مال خود را تا دو سال از خود سلب نمایند، چون وکالت عقدی جایز است.

۹. استمرار قرار منوط به اراده و اختیار طرفین قرارداد معامله است و هرگاه اراده یکی از طرفین فسخ گردید، هیچ الزامی به ادامه قرار داد نیست. همچنین اراده هیچ یک از طرفین بر دیگری ارجحیت ندارد.

### ۱۱- مقایسه اجمالی میان برخی از قوانین اقتصادی کشور با اصول فقهی

در واقع قانون تجارت که اکنون در جامعه ما بکارگرفته می‌شود با روح حاکم بر فقه موجود ناسازگار است. در فقه، شرکت اولاً عقدی جایز است و ثانیاً به عین تعلق می‌گیرد. لذا اگر مثلاً چهار نفر در یک ساختمان با یکدیگر شراکت داشته باشند؛ بمحض آنکه یکی از آنها (که احیاناً کمترین بهره را نیز دارد) با تبدیل حصه خود به سهام مخالفت کند می‌تواند تاثیر مالکیت سه نفر دیگر را نیز متوقف کند. چرا که وی به صورت مشاع در این ساختمان شراکت دارد و تفکیک بین عین و ذمه و تبدیل آن به سهام نیز باطل است.

از این جاست که ادعای عدم تفکیک میان مدیریت و مالکیت در بخش خصوصی که بر پایه عقد شراکت، هر شریک هویت رسمی و حقوقی پیدا می‌کند، ادعائی صحیح و قابل دفاع محسوب می‌شود؛ لذا این عامل و دیگر عوامل مشابه باعث توقف شراکت، مالکیت خصوصی با هدف استیلاء بر منافع غیر و امثال آنها می‌شود. البته تنها دولت اسلامی است که بر مالکیت غیر، حق استیلاء دارد مشروط بر آنکه چنین دولتی نه براساس آزمندی بلکه بر پایه پرهیزگاری تاسیس شده باشد. طبعاً دغدغه اصلی این دولت توسعه خدا پرستی خواهد بود و قبل از آنکه بعنوان یک دولت اقتصادی شناخته شود، بعنوان یک دولت اسلامی و با نوعی خاص از مشارکت مردمی که با مشارکت موجود نیز متفاوت است، شناخته می‌گردد؛ مثلاً در مشارکت کنونی، در ابتدای کار، مالکیت از عین به ذمه حقوقی (نه حقیقی) تبدیل می‌شود و تولی آن را نیز سازمان برعهده می‌گیرد. قطعاً چنین مالکیتی با مالکیت اسلامی که در فضائی دیگر به بسترسازی مشارکت عمومی می‌پردازد تفاوت دارد.

البته در شرایطی که دولت اسلامی هنوز به طراحی یک مدل جامع با جهت‌گیری کامل الهی موفق نشده باشد می‌توان به جواز چنین مالکیت و مشارکتی رای داد. اما باید متوجه بود که در اینجا یک اضطرار علمی و نه عینی وجود دارد و تا زمانی که حکومت اسلامی نتواند

به طراحی سیستم اقتصادی اسلامی دست یازد، می‌توان به احکام فردی ثانویه و تطبیق موضوعات عینی به عناوین کلی تمسک کرد. اما از دیگر سو نباید وجود چنین مجوزی باعث شود احکام الهی را ابزار منویات شخصی و سلائق گروهی قرار دهیم و از وظیفه اصلی خود که تاسیس یک الگوی مطلوب کامل است، غفلت نمائیم. حتماً می‌توان پذیرفت برای یک فرد که از قدرت لازم برای تغییر اساسی در محیط برخوردار نیست، احکام وسیله گذران امور باشد. زیرا معنا ندارد که یک فرد بلکه یک گروه غیر منسجم بتواند سیستمی همچون نظام پولی کشور را به تنهایی سامان دهد. البته ممکن است در جمع محدود خود، از قراردادهای جزئی، مبادلاتی که احیاناً سنخیتی با قوانین عمومی کشور ندارد، تبعیت کنند؛ اما قطعاً اختیارات ایشان در حد تغییر سیستم پولی یا مالی کشور نیست. طبیعی است که برای چنین تغییری در سطح کلان و توسعه بایست فقه حکومتی و قبل از آن اصول استنباط احکام حکومتی طراحی و تاسیس شود. اما تا آن زمان تمسک به همین مفروضات مکتب و فقه موجود حکم شرع و عقل خواهد بود.

در هر حال فقه موجود در آنجا که از معاملات دو یا چند نفر سخن می‌گوید:

اول: بر وجود سود معقول و شرعیت آن صحه می‌گذارد.

دوم: مالکیت را روی عین مال و نه ذمه حقوقی شراکت می‌آورد.

سوم: این فقه طرفدار مالکیت حقیقی و نه حقوقی است حال آنکه قانون تجارت کنونی با روح فقه موجود در تعارض است چرا که به شرکت‌ها اجازه می‌دهد، هنگام خروج یک سهامدار از شرکت جلسه‌ای را برای تصفیه حساب این شخص آن هم از عین مال موجود شرکت تشکیل دهند؛ طبعاً در این صورت براساس فقه موجود اصل شراکت بهم می‌خورد و عنوان حقوقی آن شرکت متزلزل می‌شود.

همچنین بر اساس همین قانون در خصوص نحوه جمع بین مالکیت و مدیریت، اجازه داده می‌شود که سهامداران، شخص مدیر عامل را در انجام کلیه معاملات وکیل خود قرار دهند؛ حال آنکه بنابر فقه این شرط تنها در صورتی صحیح است که صد در صد شرکاء به او رأی دهند، لذا رای اکثریت و امثال آن کافی از شرعیت چنین شرطی نیست و عملاً وکالت مدیر نیز متزلزل می‌گردد چرا که اگر حین انجام معامله یکی از شرکاء به آن رضایت ندهد، کل معامله باید باطل شود. طبعاً با این شرط فقهی هر چه تعداد شرکاء بیشتر، عملاً ادامه حیات شرکت را که برای جلب سرمایه و اعتبار بیشتر تاسیس شده بود با تردید جدی مواجه

می‌سازد! امروزه در نظام‌های سرمایه‌داری تامین اعتبار از دو راه امکان‌پذیر است: الف - بانک‌ها ب - شرکت‌ها و بورس و سهام و ... اما با توضیح اجمالی احکام فقهی، هر دو شیوه با موانع جدی روبرو می‌باشند، چه اینکه سرمایه بانک‌ها نیز از اموال عمومی است لذا آنها حق ندارند که این سرمایه‌ها را در انتفاع بخش خاصی صرف کنند. طبعاً این اموال و منافع بایست در اختیار اوقاف و بخش مربوطه به منافع مسلمین و محرومان اجتماعی قرار گیرد چرا که شرط اصلی تشکیلات وقف همان انتفاع عمومی و پرهیز از انتفاع شخصی است.

## ۱۲- امکان دسته‌بندی احکام اقتصادی رساله در سه سطح توسعه، کلان و خرد

همانگونه که در مباحث فصل دوم از نظر گذشت سرفصل‌های اصلی جدول اقتصاد اسلامی (عناوین مکتب، علم و اجراء) دامنه روش تحقیق را معین می‌نمود و از این رو قابلیت تطبیق بر سطوح خرد، کلان و توسعه روش تحقیق و ملاً صنعت را در بر می‌گرفت؛ حال می‌توان احکام اقتصادی رساله را بر همین سه حوزه مکتب، علم و اجرا تطبیق نمود. براساس این روش، احکام اقتصادی رساله در بخش خرد قرار می‌گیرد زیرا که موضوعات رساله، التزامات کلی تکلیفی فردی بوده و ناظر بر احکام موضوعات خاص (تبدیل به کم) و نیاز عینی نمی‌باشد. به تعبیر دیگر متأسفانه فقه اقتصادی موجود صرفاً در «احکام متعاملین» خلاصه می‌شود که این نازلترین سطح چنین فقهی است و حی شامل احکام مربوط به سازمان که ناظر بر سطح کلان است، نیز نمی‌شود چه رسد به احکام مربوط به دولت که ناظر بر بخش توسعه است! البته در فقه ردپای احکام در باب منابع طبیعی و انفال و یا درآمد مازاد (در باب اخماس) و امثال آن را نیز می‌توان مشاهده کرد اما این نوع احکام آنقدر کلی است که نمی‌تواند، پاسخگوی موضوعات مبتلابه موجود در سطح جامعه باشد.

بنابراین قرارگیری اصول اقتصادی مکتب در سطح خرد (بر اساس سرفصل‌های رساله) این چنین می‌شود:

۱. احکام متعاملین و طرف معامله (یا مال شخصی با قید خصوصی)
۲. احکام منابع طبیعی (یا اموال عمومی با قید شخصیت حقوقی مانند: انفال)
۳. احکام مازاد درآمد (یا پس انداز مانند: خمس)
۴. قرارگیری دامنه‌ی اعتبار مالکیت خصوصی در بخش خرد اصول اقتصادی مکتب (عدم پذیرش سازمان و ارگانیزه شدن قدرت مالی براساس سود) این مطلب گواه بر دو نکته مهم

است الف: ناظربودن مالکیت بر الگوی صنعت و تولید ب: جلب اعتبارات متمرکز از جامعه مربوط به بخش خصوصی نیست.

۵. تفکیک مالکیت و مدیریت تنها در بخش اوقاف و دولتی امکان پذیر است.

۶. عدم تفکیک مالکیت و مدیریت و تعریف نشدن سازمان بر اساس سود

۷. مالکیت خصوصی نباید امکان جذب اعتبارات متمرکز جامعه را داشته باشد و لذا همیشه در شکل خُرد فعالیت کرده و در صنعت از حد ابزارهای کوچک (کارگاه‌ها) تجاوز نمی‌کند.

۸. در این بخش امکان دریافت اعتبارات بانکی ممتنع بوده و تجمیع سرمایه و انباشت سود غیر ممکن می‌گردد.

### ۱۳- نقش دولت در سازماندهی اختیارات اجتماعی از منزلت احکام رساله

مالکیت غیر متمرکز (خصوصی) براساس کلیت احکام رساله همواره در شکل خُرد باقی می‌ماند؛ به این معنا که این بخش هرگز قدرت سازماندهی و اجتماعی کردن توان تشکیلاتی خود را پیدا نمی‌کند چه اینکه اساس پیدایش سازمان و ارگانیزه کردن قدرت مالی یک مجموعه براساس سود طلبی، مساوی با پیدایش دولت غیر اسلامی است گرچه هدف اولیه کماکان بر محور اقامه مالکیت اسلامی بچرخد.

اساساً از دیدگاه اسلام جامعه بشری حق ندارد بر محور دنیا طلبی به تأسیس دولت اقدام کند، زیرا وجود یک دولت در یک جامعه بمعنای تسلط بر اختیارات دیگران است و از این منظر سلب اختیار غیر ممنوع است، مگر آنکه در جهت مصالح آخروی افراد باشد. در این جامعه تسلط بر دیگر افراد صرفاً در جهت منافع عمومی (که در آن شخص نیز جزئی از آن بحساب می‌آید) وجهی شرعی و قانونی پیدا می‌کند. قطعاً در اسلام مالکیت اشخاص به رسمیت شناخته شده است منوط به آنکه وسیله اضرار به غیر نباشد حتی مایملک شخص توسط صاحب آن قابل اتلاف نیست!

لذا تمامی آحاد جامعه نسبت به مال و جان خود مسئول هستند؛ چه رسد به اینکه بر اختیار دیگران نیز تسلط پیدا کنند. اختیار اشرف قوای انسان است همان گونه که بر خود حق تصمیم‌گیری را می‌پسندیم برای دیگران نیز باید این حق را محترم بدانیم. پس در روابط اجتماعی سلب اختیار از غیر صحیح نیست. حال در سازماندهی یک قدرت سیاسی یا فرهنگی و یا اقتصادی نمی‌توان به ایجاد یک نظام مبادرت کرد؛ مگر آنکه حق هماهنگی

برای طرف مقابل نیز ملاحظه شود و این حق مساوی با پذیرش تاسیس دولت است. طبعاً شخص یا اشخاص محدودی که شایستگی چنین ولایتی را بر دیگران داشته باشند می‌توانند از این حق در جهت استیفای حقوق شهروندان و با محدودیت رفاه و رستگاری آنها استفاده کنند. در غیر این صورت ایجاد یک تشکل یا سازمان با هر نام و هدفی که باشد، بمعنای اقامه فساد اجتماعی خواهد بود.

اصولاً اقامه، امری اجتماعی است که باید تامین منافع عموم، محور آن باشد، چنین هدفی هیچگاه با اقامه حرص اجتماعی محقق نمی‌شود چون محصول چنین دستگاہی در نهایت انسان‌های حریصی خواهد بود که بر علیه منافع دیگران و منفعت خود اقدام خواهند کرد و البته این چیزی جز نقض غرض اولیه نخواهد بود.

#### ۱۴- نقش شرکت‌های امروزی و محدوده آنها از منظر احکام مکتب

در بخش اول بر ضرورت بررسی هویت عینی مالکیت خصوصی تاکید نمودیم در آن مبحث گفته شد که برای شناخت مالکیت خصوصی باید به ساختارهای نظام سرمایه‌داری توجه نمود؛ این ساختارها در اولین شکل خود ابتداً در ساختار سلولی سرمایه یا شرکت سهامی و سپس در شکلی ارگانیزه مانند بانک ظهور می‌یابند؛ حال در این قسمت به بررسی این دو ساختار پرداخته و سپس محدوده آنها را از منظر مکتب معین می‌نمائیم:

#### ۱۴/۱- ساختار سلولی سرمایه یا شرکت سهامی

در این قسمت به بررسی ساختار سلولی سرمایه که آغاز حیات یافتن آن و در واقع شروع برخورداری سرمایه از حقوق اجتماعی مساوی با انسان و بلکه برتری سرمایه از انسان در برخورداری از امکانات اجتماعی است، می‌پردازیم؛ بدین منظور ابتداً پیدایش هویت شخصیتی و رای شخصیت حقیقی انسان برای سرمایه را ذکر می‌کنیم و در ادامه ثبات و دوام این مولود سرمایه‌داری را بیان کرده و در پایان به چگونگی تحرک یافتن آن می‌پردازیم. در بحث تحرک یافتن شخصیت حقوقی به سه عامل: سرمایه از مالکین، استقرار و جلوگیری از تبدیل شدن سرمایه به موجودی تابع انسان و در نهایت استیلاء سرمایه بر انسان توجه خواهیم نمود.

علت اینکه به شرکت سهامی ساختار سلولی سرمایه اطلاق می‌شود این است که از یک طرف سرمایه، دارای ساختار خاصی است که قدرت تغذیه یا تامین جذب سرمایه و یا چرخش سرمایه را در جریان اقتصادی دارد. که این جریان، پس از تامین و تحرک آن باید به

رشد و نمو شرکت منتهی شود که در این صورت سرمایه اولین مرحله حیات خود را پیدا نموده است. و از طرف دیگر پس از اینکه در انواع و اقسام رشته‌ها با حفظ تنوع به فعالیت پرداخت برای فعالیت آنان نیاز است تا یک شبکه چرخش مالی بوجود آید که همه این سلول‌ها را به هم متصل نموده و یک ارگانیزم کامل سرمایه بوجود آید. ساختار یافتن و حتی ارگانیزه شدن، ضرورت فعالیت اجتماعی است، اما نه بر محور توسعه حرص و حاکمیت سرمایه و رشد دائم افزائی آن، بلکه رشد سرمایه تابعی از رشد فرهنگی و سیاسی جامعه است.

#### ۱۴/۲- پیدایش هویت شخصیت حقوقی در بخش خصوصی

طبق تعریف «شخص حقوقی به دسته‌ای از افراد انسان گفته می‌شود که قانون‌گذار بر آن، شخصیت حقوقی قائل شده باشد؛ یعنی آن را یک وجود حقوقی مستقل شناخته باشد و به عبارت دیگر برای آن حقوق و تکالیفی مانند حقوق و تکالیف انسان قائل شده باشد. شخص حقوقی دارای اراده و فعالیت خاص است که از اراده و فعالیت افراد تشکیل دهنده آن، متمایز می‌باشد و دارای اسم جداگانه، دارائی جداگانه و اقامتگاه مستقل می‌باشد و می‌تواند اقامه دعوی کند و یا طرف دعوی قرار گیرد»<sup>۵</sup>

این شخص حقوقی هم می‌تواند در بخش دولتی بوجود آید، مانند شهرداری‌ها و هم در بخش خصوصی که شامل شرکت‌ها می‌شود. چون اکثریت قریب به اتفاق شرکت‌ها برای کسب سود تشکیل می‌شوند، لذا معمولاً لفظ شرکت به این معنی انصراف می‌یابد این نکته در تعریف شرکت بدین گونه ذکر شده است: شرکت از لحاظ حقوقی، سازمانی دارای شخصیت حقوقی که برای اجرای عملیات معینی تشکیل می‌شود اگر چه بعضی از شرکت‌ها برای کارهای خیر یا تعاونی تشکیل می‌شوند اما اغلب شرکت‌ها برای تحصیل سود تاسیس می‌شوند و لفظ شرکت ناظر به این معنا است. دارا بودن شخصیت حقوقی بسیاری از امکانات فرد انسانی را به شرکت می‌دهد، مثلاً شرکت می‌تواند مالک باشد یا مرتکب جرم شود که برای آن در قوانین مربوطه مجازات‌هایی مقرر است<sup>۶</sup> حال توجه کنیم که اگر این شخصیت حقوقی بر محور سرمایه بنا نهاده شود - آن گونه که در شرکت‌های سهامی

۵. دایره المعارف مصاحب جلد دوم ص ۱۴۶۰

۶. دایره المعارف مصاحب ص ۱۴۶۶



پرداخته می‌شود - از این لحظه دیگر سرمایه شخصیتی جاندار می‌گردد و ساختار سلولی آن تکوین می‌یابد. به طوری که شاخصه تفاوت شرکت سهامی با شرکت تضامنی و نسبی را شخصیت یافتن و طرف توجه بودن، سرمایه ذکر می‌کنند به عنوان مثال گفته می‌شود که در شرکت تضامنی و نسبی چون شرکاء در مقابل طلبکاران مسئولیت دارند، شخصیت شرکاء طرف توجه است ولی در شرکت سهامی فقط سرمایه اهمیت دارد و شخصیت شرکاء مورد توجه نیست.

بنابراین هنگامی که قانون اجازه‌ی رسمیت یافتن شرکت سهامی را صادر می‌کند و یک شرکت سهامی به ثبت می‌رسد و اهرم‌های قانونی در جهت حمایت از آن قرار می‌گیرند، عملاً سرمایه در مقابل انسان شخصیت می‌یابد. و در نهایت بر او مسلط می‌شود.

در اسلام شخصیت حقوقی مطرح است اما هر شخصیت حقوقی یک ساختار تصمیم‌گیری دارد که اگر این ساختار بر هویت سرمایه تکیه کرد و حق تصمیم به کسانی که سرمایه بیشتر دارند، سپرده شد در واقع نفوذ اراده سرمایه در کل ساختار رسمیت می‌یابد و این آغاز افتراق شرکت شرعی با شرکت سهامی است. به عبارت دیگر شخصیت حقوقی شرکت سهامی یعنی شخصیت اجتماعی سرمایه!

### ۱۴/۳- ثبات شخصیت حقوقی در بخش خصوصی

چون در شرکت سهامی، عقد شرکت - بر خلاف شرکت شرعی که عقد جایز است - به صورت «عقد لازم» منعقد می‌شود، لذا برای شخصیت حقوقی، ثبات ایجاد می‌کند به عبارت دیگر این گونه نیست که هر یک از شرکاء هر زمان که خواستند بتوانند دست از شراکت بردارند، بلکه تحت قوانین و محدودیت‌هایی می‌توانند شراکت را بر هم بزنند. البته می‌توان با اضافه نمودن قیودی به عقد شرکت سهامی آن را شرعی جلوه داد اما اینکار ویژه عوام مردم است به عنوان متعاملین که تحت شرایط حاکم بر کشور زندگی می‌کند - در صورتی که در محیط غیر اسلامی باشد برای جلوگیری از سلطه دیگران بر مسلمین حتماً باید این ترکیبات را صحیح دانست تا حفظ مصلحت مسلمین در مقابل کفار به عمل آید و گرنه آنان خدمتگزاران تحقیر شده‌ای برای انتقال ثروت‌های هنگفت به دیگران تبدیل می‌شوند. اما این در منزلت پی ریزی ساختارهای اجتماعی و ایجاد محیط تکلیف برای عموم می‌توان به اینگونه ترکیبات دست زد و شروط خارج از مقتضای عقد را به گونه‌ای عام ساخت که داخل در ماهیت عقد گردد. یعنی در جایگاه کسانی که می‌خواهند روابط و ابزارهای

اجتماعی را تولید کنند، می‌توان شرایطی را بوجود آورد که سلب اختیار از متعاقدین گردد و شرط خلاف مقتضای عقد - یعنی سلب اختیارات اجتماعی و آزادی‌هایی که متعاقدین دارند - را به صورتی تعمیم داد که داخل در ماهیت عقد شرعی گردد یا خیر، بلکه باید ساختارها بگونه‌ای طراحی شوند که در جهت توسعه الهی جامعه باشد و یا به عبارت بهتر سرپرستی رشد انسان‌ها بر محور ایمان صورت پذیرد.

#### ۱۴/۴- تحرک شخصیت حقوقی در بخش خصوصی

تحرک شرکت به این نکته بستگی دارد که بتواند هر چه بیشتر تغذیه نموده و بر رشد و نمو خود بیافزاید و به عبارت دیگر باید بتواند سرمایه‌ها را جلب نموده و در خود هضم نماید و موجب رشد و توسعه فعالیت شرکت گردد. این نکته ممکن نیست مگر اینکه:

اول: مالکیت از سرمایه تفکیک و سرمایه هویت مستقل یافته و متعلق به شخصیت حقوقی شرکت شود.

دوم: این سرمایه تا حد ممکن متلاشی نشود.

سوم: مالکیت از مدیریت تفکیک شود یعنی اختیار تصمیم‌گیری به دست دارندگان اکثریت سرمایه واگذار شود.

تشریح این سه بحث تحت عنوان استقلال و استقرار سرمایه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اولین کاری که در شرکت سهامی - همان‌گونه که از نام آن پیدا است - رخ می‌دهد جداسازی مالکیت از سرمایه است یعنی برخلاف شرکت شرعی که در آن هر کس مالک عین مالی است که آورده است. در اینجا هر کس فقط مالک برگ‌های سهام دریافتی است و عین مال به مالکیت شخصیت حقوقی سرمایه در می‌آید. بنابراین مالکین به جای اینکه مالک اموال واقعی باشند، مالک اوراق سهام هستند؛ لذا اگر روزی تصمیم بر خروج از شرکت بگیرند، حق ندارند عین مال آورده را از شرکت خارج نمایند بلکه باید طبق ضوابطی سهام خود را بفروشند و بدین طریق سرمایه از مالک استقلال پیدا می‌کند در شرکت سهامی، سهام تشکیل دهنده اجزاء شرکت است اما در شرع اجزاء شرکت انسان‌ها هستند که با هم شریکند لذا هر فرد بدون توجه به میزان سرمایه گذاری خود در تمام هویت شرکت به نحو اشاعه با دیگران شریک است و حق او به عین اموال تعلق می‌گیرد. چون برای انحلال شرکت و

متلاشی شدن شخصیت حقوقی سرمایه، شرط تصمیم‌گیری سه چهارم سهامداران لازم است لذا سرمایه در هویت مستقل خود استقرار می‌یابد برخلاف شرکت شرعی که تصمیم حتی یک نفر از کوچک‌ترین سهام داران مبنی بر انحلال شرکت موجب می‌شود که شرکت حسابرسی شده و منحل اعلام شود، زیرا عنوان شخصیت حقوقی ملک کلیه شرکاء بوده و با تصمیم بر انحلال توسط یک نفر باید منحل شود.

بنابراین سرمایه امنیت درونی ندارد، بلکه امنیت سرمایه تابعی از رشد و کرامت سیاسی مالکین می‌باشد که هر گونه تحرک مستقل به نفع مالک حل می‌گردد. دقیقاً عکس این ویژگی‌ها جهت سلطه سرمایه در شرکت سهامی وجود دارد یعنی:

۱. به دلیل تفکیک سرمایه از مالکیت و سپردن آن به شخصیت حقوقی شرکت امکان تجمع سرمایه‌های بزرگ را فراهم می‌سازد.

۲. با توجه به استقراری که برای سرمایه ذکر شد هر چه شرکت بزرگتر شود و به سمت تبدیل شدن به یک کارتل یا تراست بزرگ پیش رود با در دست گرفتن انحصارات می‌تواند ریسک ضرر را از میان برداشته و از امکان تلاشی شخصیت حقوقی سرمایه جلوگیری کند. و در مقابل هر چه شرکت کوچکتر باشد، امکان انحلال آن در شرکت‌های بزرگتر و یا امکان ریسک ضرر بالاتر می‌رود. در اینجا شایسته است چندین اصطلاح و عنوان را از دیدگاه موجود مطرح نمائیم:

«تمرکز تولید» مستقیماً موجب پیدایش انحصار می‌شود برای موسسات بزرگ که سرمایه‌ی عظیم دارند، مشکل است که همدیگر را با مبارزه‌ی رقابت آمیز شکست دهند. در این حالت برای سرمایه‌داری ضروری و در عین حال میسر است که بین خود برای تقسیم بازار، منابع، مواد خام، تثبیت قیمت‌ها و ... توافق کنند.

«انحصار» عبارتست از اتحاد یا توافق سرمایه داران برای تسلط و ممیزی بر تولید و یا فروش قسمت اعظم برخی کالاها؛ انحصار غالباً برای هر دو کار یعنی تولید و فروش ایجاد می‌شود. شکل ظاهری این اتحاد یا توافق‌ها هر چه باشد، در هدف اصلی همه آنها که کسب حداکثر سود است، تفاوتی ایجاد نمی‌کند. اتحادیه‌های انحصاری ابتدا در رشته‌های صنایع سنگین که تولیدشان سریعتر متمرکز می‌شود، بوجود می‌آید این انحصارها، پس از آن که بر صنایع سنگین مسلط شدند، کنترل و سلطه‌ی خود را بر سایر رشته‌های صنعتی گسترش داد. اتحادیه‌های انحصاری انواع مختلف دارد:

انحصار در آغاز عبارتست از توافقی کوتاه مدت بین سرمایه داران برای نظارت و کنترل بر قیمت فروش. این توافقی‌های کوتاه مدت زمینه را برای توافقی‌های بلند مدت آماده می‌سازد.

«کارتل»: عبارتست از اتحاد سرمایه‌داران برای توافق بر سر تقسیم بازار، تثبیت قیمت‌ها و میزان تولید کالاها. موسسات عضو کارتل، کالا را مستقل از هم تولید می‌کنند و به فروش می‌رسانند. این نوع انحصار خاصه در آلمان پیش از جنگ متداول بود و اکنون نیز رواج داد. «سندیکا»: مرحله‌ی بالاتر اتحاد انحصاری است موسسات عضو سندیکا کالا را مستقل از هم تولید می‌کنند ولی فاقد استقلال بازرگانی هستند. اعضای سندیکا محصول را راساً نمی‌فروشند و مواد خام را شخصاً نمی‌خرند، بلکه یک سازمان مشترک بازرگانی برای انجام این امور تاسیس می‌کنند. این نوع انحصار در روسیه پیش از انقلاب متداول بود.

«تراست»: نوعی از انحصار است که بر تمام موسسات عضو خود مالکیت مشترک دارد. صاحبان سابق موسسات در این نوع انحصار به سهامدارانی که بر حسب تعداد سهم می‌گیرند، مبدل می‌شوند.

«کنسرن»: اتحادی است از تراست‌های بزرگ یا موسسات رشته‌های متنوع صنعت، بانک‌ها، موسسات بازرگانی، حمل و نقل و شرکت‌های بیمه که از حیث مالی به یک گروه خاص سرمایه‌داران بزرگ وابسته هستند. تراست و کنسرن در ایالات متحده، انگلیس، فرانسه، ژاپن و سایر کشورها به تعداد زیاد وجود دارد.<sup>۷</sup>

۳. از طرف دیگر به دلیل ثبات آن و همچنین به دلیل اینکه قدرت سازمان یافته سرمایه باعث رشد بیشتر آن می‌گردد در روابط اجتماعی، اعتبار سرمایه هویت یافته از اعتبار افراد حقیقی بسی بالاتر است. یعنی با جداسازی مدیریت از مالکیت و سپردن آن به اکثریت قدرت تحرک در سرمایه تمرکز یافته فراهم می‌گردد که بسیار بیشتر از تحرک فردی مالک می‌باشد اما ویژگی این تحرک منصوب به سرمایه بودن است و می‌تواند در مقابل رای مالک اعمال نفوذ نماید. تمام مطالب فوق در مرحله‌ای است که سرمایه تازه ساختار سلولی پیدا نموده است و این ابتدای راه است چون در ادامه خواهیم دید که ارگانیزه شدن سرمایه باعث تکامل یافتن هویت سرمایه به گونه‌ای سلطه جویانه در راه حاکمیت بر انسان و بردگی نوین او چگونه شکل می‌گیرد.

۹. مبانی اقتصاد سیاسی پ. نیکی تین ص ۱۶۸

نکته دیگر اینکه شرکت‌ها دارای انواع مختلفی هستند:

#### ۱. شرکت تضامنی

یا شرکت جمعی که نمونه خاصی از شرکت اشخاصی است این شرکت به اعضایش خاصیت بازرگان می‌دهد آنها در مورد تمام اموال و قروض شرکت، اگر فاقد موجودی باشد، مسئولیت مشترک دارند. یعنی ورشکستگی شرکت موجب ورشکستگی تمام شریک‌ها می‌شود.

#### ۲. شرکت سهامی

نمونه‌ای از شرکت‌های مالی است که آلت و ابزار عالی سرمایه داری هستند.

#### ۳. شرکت تجاری

نوعی شرکت‌های دسته جمعی هستند که صاحبان سهم تمامشان در هیأت رئیسه و یا سایر سازمان‌ها شرکت نمی‌کنند، بلکه مدیران مورد اعتمادی دارند در انواعی از این شرکت‌ها اعضا مسئول زیان شرکت نیستند و یا در حدود سهم بودنشان مسئولیت دارند. در انواعی دیگر از این شرکت اعضا اصلاً مسئولیت ندارند.

#### ۴. شرکت با مسئولیت محدود

این شرکت‌ها به نوعی بین اشخاص و شرکت‌های مالی واسطه‌اند که هر شریک باندازه سهم خود مسئولیت دارد و صاحب سهم، خطر زیان را به اندازه سهم خود متقبل می‌شود. صاحبان سهم و اعضا می‌توانند در مدیریت شرکت کنند و از سود و بیمه اجتماعی و کمک به خانواده، مانند دستمزد بگیران (باستثناء شرکائی که اکثریت سهام را دارند) استفاده کنند.

#### ۵. شرکت مختلط

شرکت‌های بازرگانی ویژه‌ای که در آنها دولت سهم مهمی از سرمایه را به شکل سهام در اختیار دارد. این نوع شرکت بمنزله‌ی موسسات عمومی تلقی می‌شوند. البته تنها در صورتی که اکثریت سهام در اختیار دولت باشد. دخالت دولت موجب می‌شود که شرکت زیر نفوذ قوانینی قرار گیرد که در قلمرو صلاحیت قوانین عمومی است. دولت در این موسسات نماینده صلاحیت‌داری دارد که از طرف وزیر مسئول تعیین می‌کند و نقش قیم را در آنجا بازی می‌کند.<sup>۸</sup>

اما دیدگاه کلی مکتب نسبت به شرکت از قرار ذیل می‌باشد:

---

۸ فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی توماس سووه. ص ۳۴۶

۱. براساس اصول مکتب در شرکتي که مالکیت بر روی ذمه حقوقی متعاملین بیاید، تجویز نشده است.
۲. شرکت‌های سهامی عام، خاص، تضامنی، که برای منافع افراد هستند، باطل می‌باشند.
۳. قانون تجارت یا شرکت‌ها چون خلاف مقتضای فقه هستند، مورد پذیرش نمی‌باشند.
۴. معنای مشارکت اسلامی با مشارکت موجود کاملاً فرق دارد مشارکت موجود امروزی مالکیت را از عین به ذمه حقوقی (نه حقیقی) تبدیل می‌کند و آن را برعهده سازمان می‌گذارد و این نوعی مالکیت اسلامی نیست.
۵. با جایز بودن عقد شرکت امکان تجمع افراد زیاد برای دریافت اعتبارات به وجود نیامده و لذا شرکت بستری برای تقویت نظام سرمایه‌داری نخواهد بود.
۶. اعتبارات بانکی از آنجائی که جزء اموال عمومی است نباید در اختیار افراد خاص و شرکت قرار گیرد از این رو شرکت‌ها هیچ گونه دوام و استمراری نخواهد داشت و کلیه قراردادهای آن موقتی است.
۷. کلیه دستگاه‌ها (ساختارها - شرکت‌ها) که در آنها تصمیم‌گیری و شکل‌گیری دستگاه، مشروط به تفکیک مالکیت از مدیریت است، صحیح نیستند.
۸. بهینه ساختارهای اجتماعی با رعایت مقتضیات اولیه احکام رساله (نه ترکیب‌سازی مسائل فعلی با احکام رساله) صورت می‌گیرد، لذا اگر جهت حاکم بر ساختارها، خلاف جهت احکام باشد، مجموعه‌سازی از احکام برای ایجاد هم‌جهتی، لازم می‌نماید ولی اگر ساختارها با احکام هم‌جهت باشند، لازم نیست که خاصیت احکام را با ترکیب‌سازی عوض نمائیم.

#### ۱۵- تعریف تطبیقی صنعت در سه سطح خرد، کلان و توسعه از منظر احکام رساله

پس از تعریف صنعت در سطوح خرد، کلان، توسعه اجتماعی به سمت تعریف صنعت موضوعاً حرکت کرده و آن را بر اساس لازمه‌ی احکام مکتب تعریف می‌نمائیم، اصولاً دخالت مکتب در تنوع یک موضوع تنها از طریق روابط اجتماعی صورت می‌گیرد در واقع چون شأن مکتب بالاتر از این است که مستقیماً به ابراز نظر پیرامون یک موضع خاص بپردازد، لذا بایست با یک واسط و به لازمه‌ی دوم دیدگاه مکتب را در این خصوص جستجو نمود، در غیر این صورت استنباط احکام مکتب نسبت به چنین موضوعاتی تنها در حد یک

ادعای کلی و غیر قابل اثبات باقی می ماند. مثلاً در موضوع مورد بحث می بینیم که جامعه امروز به صدها بلکه هزاران نوع محصول صنعتی نیاز دارد که همگی در قالب چند بخش و زیر بخش قابل طبقه بندی هستند، اما اگر ما ادعای جامعیت اسلام را در تمامی شئون می دانیم (که البته ادعای قابل دفاعی است) باید بتوان حتی در خردترین موضوع صنعت نیز نظر مکتب را جستجو کرد؛ لذا هیچ راهی جز شکستن اجمال اولیه و تخصیص عمومات به موضوعات خاص از طریق ملاحظه‌ی روابط اجتماعی در گام دوم وجود ندارد. اینک به چگونگی تعریف صنعت از زاویه احکام رساله می پردازیم در این باره می توان گفت: براساس دسته بندی کلی در جدول طبقه بندی شناسائی موضوع، نگاهی دوباره به سه سطح کلان، خرد و توسعه (که بیانگر تعریف موضوع هستند) انداخته و با در نظر گرفتن سه مولفه توصیف، تکلیف و ارزش در بخش مکتب، بحث تعریف صنعت را از منظر مکتب کامل تر نمود در واقع زمانی که به سراغ احکام رساله می رویم باید ببینیم چه موضوعاتی را می توان متناسب با سطح مولفه های مزبور یافت و آنها را طبقه بندی نمود؟

با تأمل در مطالب قبل شاهد بودیم که حکم شرکت در سطح خرد یا غیر متمرکز و حکم وقف در سطح کلان یا نیمه متمرکز قرار می گیرد، حال با اضافه کردن حکم «انفال» یعنی اموالی که مستقیماً تحت سرپرستی ولی اجتماعی است به این مجموعه آن را در سطح توسعه یا متمرکز قرار می دهیم؛ اما آنچه در رساله های موجود آمده است این تعریف اولیه است که برای سه مصداق فوق و به ترتیب ذیل بیان شده است:

الف: شرکت - چیزی که از آن دو یا چند نفر باشد و آن یا در مال معین یا در دین و یا منفعت است.

ب: وقف - آن است که انسان مالی را به صورت مخصوص به موارد معین اختصاص دهد.

ج: انفال - آنچه از اموال مکتب که تحت اختیار خداوند و رسولش می باشد<sup>۹</sup> مثال: اگر شرکت عقدی جایز الوفا باشد (یعنی تمرکز سرمایه و جذب اعتبارات بانکی نداشته باشد) به این ترتیب وقتی صنعتی خرد شود و توزیع درآمد در اقتصاد برای مصارف فردی باشد، آنگاه

---

۹. البته تعریف مشخصی از انفال در رساله های وجود ندارد، اما آنچه بزرگان بر آن تصریح کرده و در قرآن نیز به آن در آیه سوره انفال اشاره شده است، دلالت بر این دارد که انفال حتی غیر از اموال عمومی تحت اختیار دولت اسلامی است. انفال شامل اموال مکتب است که صرفاً ولی اجتماعی اعم از امام معصوم (ع) و غیر معصوم اجازه دارند نسبت به آن تصمیم بگیرند.

خرید صنایع لوکس ملغی می‌شود؛ چرا که قدرت محدود و نداشتن سازمان موجب درآمد محدود و در نتیجه، مصرف محدود می‌شود.

#### ۱۵/۱- توصیف، تکلیف، ارزش متناظر با فعل موضوعاً موضوعات فعل و آثار فعل

حال با توجه به سه مولفه‌ی توصیف، تکلیف و ارزش، از منظر آنها به احکام رساله توجه نموده و سپس سطوح خُرد، کلان و توسعه را تبیین می‌نمائیم؛ ابتدا مطالبی در مورد این سه مولفه لازم به ذکر بوده و ما را در تعریف جامع صنعت (از منظر احکام رساله) یاری می‌نماید و آن این است که می‌توان برای هر سه مولفه مصادیقی ذکر نمود به عنوان مثال احکام حکومتی در سطح توسعه را می‌توان ناظر به موضوعاتی همچون غنائم جنگی که بدون اجازه امام (ع) تصرف شده است و یا معادنی که در زمین‌های شخصی افراد وجود دارد و همگی می‌باید توسط ولی اجتماعی تصمیم‌گیری شوند، دانست.

اما از آنجا که توصیف، تکلیف و ارزش متناظر با فعل (حکم) موضوعاً، موضوعات فعل (حکم) و آثار فعل (حکم) است؛ یعنی ارزش متناظر با «اثر حکم» معنا می‌شود و تکلیف متناظر با «موضوعات حکم» و توصیف نیز متناظر «حکم موضوعاً» است، از اینرو باید اثر هر یک از احکام فوق را مورد بررسی قرار داد.

#### ۱۶- چگونگی دستیابی به تعریف مطلوب صنعت از منظر اصول مکتب

##### ۱۶/۱- مرحله اول: لزوم توجه به مقتضای و اثر احکام در دسته‌بندی احکام رساله

اینکه شرکت، عقدی جایز و تک تک افراد مالکیت مشاع داشته و وکالت جایز و موکلین حق فسخ را دارند این مقتضای عقلیه حکم عقد می‌باشد. لذا طبیعت عقد شرکت جایز بوده و نمی‌توان با معاملات غیر معقول (با توجیهاش شرعی) خاصیت لازم بودن را بر آن بار کرد. در مرحله اول می‌خواهیم ببینیم که مقتضی و طبیعت احکام صراحت در چه احکامی دارند به تعبیر دیگر ملاحظه توصیف، تکلیف و ارزش نسبت به هر حکمی اقتضای چه مسئله‌ای را دارد به نحوی که نتوان از آن صرف‌نظر نمود؛ در واقع در این مرحله آثار حکم یا شروط حکم (نه خود حکم) مورد تحلیل قرار می‌گیرد چرا که تحلیل حکم و انتساب نظرات خود به شارع مادامی که به صورت قاعده‌مند نباشد، حجیت ندارد؛ اما بحث فعلی در مورد



عمل دو یا چند مکلف است که بنابر صرفه و سود اقتصادی به یکی از دو حکم یا چند حکم تخییری عمل کرده‌اند؛ ایشان با عمل به این نوع از احکام از محدوده شرع خارج نمی‌شوند چرا که هر یک در چهارچوب حکم انتخابی عمل کرده‌اند، مثلاً یکی صرفه را در انجام بیع یک واحد مسکونی دیده است چرا که سود را به آرامش روحی معنا می‌کند و دیگری صرفه را در انجام اجاره می‌بیند تا بعداً باقیمانده سرمایه را در کارهای تجاری یا خدماتی یا تولیدی بکار گیرد این شخص در واقع صرفه را به سود اقتصادی بیشتر تعریف کرده است اما در هر حال هیچیک خلاف شرعی را مرتکب نشده است بلکه ایشان به آثار حکم رجوع کرده است و هر یک گزینه‌ای خاص را انتخاب نموده است.

پس مهم در مورد «مقتضی حکم» آن است که جواز و یا لزوم و یا استقرار عقود رعایت شود؛ اما در این مورد باید مقتضای طبیعت عقد بطور عموم ثابت و ترکیب‌سازی از عقود برای بدست آوردن یک خاصیت دیگر صورت نگیرد، زیرا ساختارها باید براساس مقتضای اصلی احکام بوجود آیند. اما اینکه وضعیت ساختار موجود را اصل دانسته و طوری احکام را در کنار هم قرار داده می‌شوند که بتواند پاسخگوی وضعیت موجود باشد صحیح نیست، آنچنان که در احکام قانون‌گذاری و معاملات امروزه به مقتضای احکام توجه نمی‌شود. به عنوان مثال: عقد شرکت که بر مقتضای حکم عقدی جایز است به عقدی لازم تبدیل می‌گردد که برخلاف مقتضای احکام فقهی است و آثاری که در جامعه ایجاد می‌کند، مغایر با اهداف شرع مقدس است و یا اینکه شخصی برای شکستن جواز عقد شرکت، که دارای صد میلیون تومان سرمایه است با هدف اجازه تصرف بعضی یا همه افراد در کل سرمایه، بین خود قرار می‌گذارند که یک شی کم ارزش صد تومانی را با قید اجازه تصرف در کل سرمایه شرکت به یکدیگر می‌فروشند، در واقع عقد شراکت با یک عقد بیع قطعی ممزوج می‌شود آنهم با این هدف که جواز عقد اصلی (یعنی شراکت) تبدیل به لزوم شود. این کار که استفاده از شروط در ضمن عقد است، باعث تغییر ماهیت قرار شراکت می‌شود که تنافی آشکار با آن ماهیت اولیه است.

البته بعضی اوقات ترکیبی صورت نمی‌گیرد، اما نوع قرار و قیدی که گذاشته می‌شود با روح حاکم بر عقد تنافی و ناسازگاری دارد؛ مثلاً وقف یک شی برای اولاد خود از این جمله است که باعث ایجاد مالکیت بالاشاعه برای آنها می‌شود و همین امر سبب مشاجره و اختلاف میان آنها می‌گردد درحالی که مشخصه اصلی وقف، تفکیک مدیریت از مالکیت بود،

اما با تقیید وقف به اولاد عملاً چنین تفکیکی صورت نمی‌گیرد و مدیریت در جهت، که همواره با وقف همراه است، محقق نمی‌گردد. اصولاً قرار دادن تولیت برای یک مال موقوفه نوعی خاص از مدیریت را طلب می‌کند که مربوط به مذهب است و نوعاً علمای امین و فقهای معتمد جهت این مهم انتخاب می‌شوند، اما در وقف برای اولاد نوعاً متولی موقوفه فرزند بزرگتر یا یکی از ایشان خواهد بود که این انتخاب الزاماً بمعنای صالح بودن وی هم نیست؛ لذا غالباً چنین موقوفاتی به مشاجره ختم می‌شود که با روح حاکم بر وقف که انتفاع عمومی و ایجاد صلح و مودت در جامعه است سر ناسازگاری دارد در واقع مدیریت بر چنین موقوفاتی نوعاً از مالکیت آن جداست و معمولاً به صورت سازمانی و در جهت بسط عدالت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه می‌باشد.

نکته دیگری که می‌باید در خصوص نحوه‌ی مقتضی و اثر حکم ملاحظه نمود این است که مثلاً مقتضای عقودی که مالکیت را به صورت مشاع تعریف می‌کنند، بدلیل وجود چند اختیار همعرض، جلوگیری از تجمع ثروت دائم تزیاید است؛ این نفی تمرکز ثروت که اثر و مقتضای حکم شرکت و امثال آن است که در واقع از همان بخش تکلیف در سطح خرد و فردی بدست آمده است. اگر این نوع دستیابی بعنوان نوعی استنباط معنا شود حتماً در بطن خود با تکلف همراه می‌باشد زیرا که چنین عملی در واقع استنباط نیست این عمل صرفاً ملاحظه آثار و مقتضای احکام در عینیت است که هر شخصی متناسب با حساسیت و سنجش خود از میان چند گزینه یکی را انتخاب می‌کند. لذا گرچه ظاهر این نوع اقتضائات باز در دایره باید و نبایدها قرار می‌گیرد اما این باید و نباید، نه از طرف خداوند متعال بلکه از حکم عقل افراد ناشی می‌شود که مثلاً امروز شرکت را برگزینیم و فردا اجاره را و... همچنین این نوع گزینش‌ها را هم نمی‌توان به عمل به حکم خدا معنا کرد چرا که آنجا می‌توان گفت عمل به حکم خدا شده است که ترک آن خلاف حکم او باشد در واقع ایشان با محاسبات عقل معاش و بر مبنای سود شخصی یکی از این دو یا چند راه را برگزیده‌اند، گرچه هیچ یک از ایشان را نمی‌توان به خروج از چهارچوب احکام شرع متهم نمود؛ اما بالاخره فعل این شخص نه براساس جهت‌گیری برگرفته از شرع بلکه براساس عقل مادی صورت گرفته است که البته حرمتی هم بر آن مترتب نیست ولی در هر حال این نوع بایدها را نمی‌توان به شرع نسبت داد؛ اما شرائط معامله و کیفیت عمل هر یک را می‌توان در چهارچوب شرع تعریف نمود.

این مطلب گویای این واقعیت است که مقام حکم به صحت یک عمل نمودن (که کیفیت عمل نام دارد) با مقام اثر حکم که ربطی به استناد به شارع مقدس ندارد متفاوت است. در واقع در مقام دوم - اثر حکم - هر یک از افراد بنا بر صلاحدید و مقدرات و موانع زندگی خود تصمیم گرفته و عمل می‌کنند از همین نکته می‌توان نتیجه مهمتری را نیز استفاده نمود، به اینکه جدائی کیفیت از اثر حکم و عمل، دلالت آشکاری بر تفاوت میان احکام خُرد با احکام کلان دارد، زیرا تنها در احکام کلان است که با تغییر و تنظیم نسبت‌ها می‌توان صرفه و سود شخصی آحاد جامعه را بالا و پائین کرد.

این یک قاعده‌ی عام در احکام کلان است که مفاهیم بایست متغیر باشند و قابلیت صرف‌پذیری را نیز داشته باشند در واقع تغییر مفاهیم و نسبت‌ها، لازم و ملزوم یکدیگرند. اما در احکام خُرد، مفهوم بعنوان یک نام غیر قابل تغییر است که البته تعیین معنوی چنین مفهومی نیز بدست افراد است. از این رو در الگوی کلان و با تغییر نسبت‌ها سود و زیان افراد نیز تغییر پیدا می‌کند و این همان نقش مهمی است که تنها احکام کلان نه خُرد برعهده دارند. اما لازمه‌ی دیگر این اختلاف چنین است که کیفیت (چه در توصیف و چه در تکلیف یا ارزش) به یکدیگر متقوم هستند، اما این تقوم باز در سطح خُرد وجود ندارد زیرا که این کیفیات جز یک نام نیستند که معنوی آنها نیز در اختیار افراد می‌باشد البته اگر این کیفیات در یک دسته‌بندی دیگر مجتمع شوند و وزن و جایگاه آنها تغییر یابد، به صورت احکام کلان در می‌آیند که می‌توان تقوم میان آنها را در این سطح پذیرفت. اگر قرار باشد تشبیه مناسبی در خصوص این احکام صورت گیرد می‌توان تنظیم نسبت‌ها را در احکام کلان شبیه بلکه عین تنظیم کیفیت در قوانین دانست. در واقع تصمیمی که در این سطح گرفته می‌شود، تصمیم به «نسبت» است حال آنکه در احکام خُرد چنین نیست و این افراد هستند که براساس عقل و سود معاش، به تدبیر امور می‌پردازند. از این رو شرائط حاکم بر بازار در احکام کلان تنظیم می‌شود و الگوی تولید، توزیع و مصرف نیز در این سطح تعریف می‌گردد. سپس براساس شرائط و الگوهاست که مکانیزم عرضه و تقاضا، نرخ کالا، پول و سرمایه و کار تنظیم می‌شود. یعنی مکانیزم و نرخ مزبور تابعی از شرائط حاکم است. اصولاً وضعیت سبب کالاها نمی‌تواند مستقل از الگوهای سه‌گانه تعریف شوند. این الگوها هستند که ابزار تولید و روابط انسانی را که معرف تولیدند، مشخص می‌کنند و البته بحث از تنظیم

الگوها و نظام تعریف حاکم بر آنها همان بحثی است که از ابتدا در این پژوهش به دنبال آن بوده‌ایم.

### ۱۶/۱- ضرورت استفاده از جدول مجموعه‌سازی در دسته‌بندی نظام احکام خرد

قبلاً بر ضرورت گمانه‌زنی در مقاطع مختلف پژوهش تأکید شد و اینک در بحث آثار احکام خرد نیز بر این نکته، تکیه می‌گردد که بخاطر گستردگی گمانه‌ها و تنوع آثار آنها حتی در این دسته از احکام، چاره‌های نیست جز وجود یک مدل کارآمد که بتواند، سرعت سنجش را صد چندان کند. در واقع در این مقام نیز ما با نظام گمانه‌ها سروکار داریم، اما چنین مدلی می‌تواند وزن هر یک از گمانه‌ها را معین کند و بهترین گزینه را از این میان برگزیند مثل چنین مدلی، همچون جدول ضرب است که به فرد این امکان را می‌دهد با کمترین عملیات ذهنی و در اسرع وقت بیشترین و صحیح‌ترین نتیجه را اخذ نماید البته! در این میان راه دیگری نیز وجود داشت و فرد می‌توانست با روش جمع جمع در نهایت به همان نتیجه غائی برسد، ولی هیچگاه نمی‌توانست سرعت، دقت و تاثیر جدول ضرب را در روش مزبور جستجو کند.

پس این یک اصل قطعی است که همواره جدول مجموعه‌سازی سرعت انتقال اشخاص را فزونی می‌بخشد؛ همچنین تنها در این حال است که می‌توان با استفاده از چنین الگوها و رسم نمودارهایی خاص به این جمع‌بندی رسید که ایجاد یک سازمان توسعه‌یاب و توانا بر رهبری تکامل جامعه جز با ارائه تعریف صحیح از ابزار تجمع ثبات و تصمیم‌گیری در سطح توسعه امکان‌پذیر نیست!

این نتیجه‌ای است که در صورت نبود مدل مزبور حتی الامکان دستیابی به آن نیز وجود نداشت چه رسد به اینکه بخواهیم از کندی و تندی انتقال نتیجه در حالت وجود مدل و عدم آن بحث نمائیم. اصولاً یک مدل به همان اندازه که باید در موضوع خود کارآمد باشد، بایست از فراگیری لازم نیز برخوردار باشد؛ چرا که فراگیری بخشی از صنعت، کارآمدی مدل در «موضوع» و «هدف» تعیین شده است. لذا همان مدلی که به ما کمک می‌کند احکام را در سه سطح خرد، کلان و توسعه طبقه‌بندی کنیم، بایست به ما این امکان را نیز بدهد که به لوازم و آثار احکام دسترسی پیدا کنیم و آنها را در یک نظام جامع دسته‌بندی نمائیم؛ مثلاً از احکام اقتصادی رساله اعم از عقود ایقاعات ده‌ها شرط و شاخصه، بعنوان آثار و مقتضیات

احکام استفاده می‌شود؛ آثار و شرائطی همچون جایز بودن، لازم بودن زماندار بودن، تشخیص خارجی داشتن، مالکیت داشتن و... اما دسته‌بندی این لوازم نیز هنر دیگری است که تنها با استفاده از یک مدلی شامل می‌تواند به صورت هماهنگ با سطوح خرد، کلان و توسعه به این مهم در سطح خرد دست یافت. درعین حال این مدل قادر خواهد بود تعاریف صحیحی از موضوع مورد پژوهش ارائه دهد که البته این موضوع نیز تنها با ملاحظه آثار عینی محقق می‌گردد. پس ملاحظه می‌شود که مطالعه پیرامون آثار و مقتضیات عینی تا چه اندازه می‌تواند ما را در دسته‌بندی احکام و قبل از آن ارائه تعریف از موضوعات یاری رساند. البته در این حال ضرورت ندارد که خصوص عنوان شرکت یا وقف و... در مرحله اول تعریف موضوع ملاحظه شود، بلکه صرفاً کفایت می‌کند که بگوئیم هر رابطه‌ای که امکان مجموعه شدن را نداشته باشد، امکان کنترل تکامل را نیز به ما نخواهد داد و هر مجموعه‌ای که امکان تجمع داشته باشد پس می‌تواند برای آن کمال خاصی فرض نمود؛ لذا هر مجموعه‌ای که کمال لازمه ذاتی آن باشد. دیگر یک مجموعه معمولی نیست؛ چرا که علاوه بر خصلت مجموعه‌ای بودن، تکامل مجموعه نیز در آن لحاظ شده است.

در هر صورت نمی‌توان اقدام بر تنظیم ساختارهای اجتماعی بدون توجه به مقتضای احکام نمود زیرا شرایط فردحقیقی (مکلف) و فرد حقوقی (دولت) نسبت به یکدیگر متفاوت است.

## ۱۶/۲- مرحله دوم: شناسائی موضوعات احکام از طریق توجه به آثار عینی احکام

اما نتیجه دیگری که از این بحث قابل استفاده می‌باشد، این است که اصولاً چون زمانی که یک حکم را بر یک موضوع یا مبتلا به بار می‌کنیم که قبلاً درباره‌ی آن موضوع شناسائی شده باشد؛ لذا همواره جریان احکام تابع شناسائی موضوعات است.<sup>۱۰</sup> و پُر واضح است که شناسائی مبتلابه نیز تنها از طریق کارشناسان جامعه و نه علمای دین به صورت مستقیم صورت می‌پذیرد.

طبعاً پس از این شناسائی است که می‌توان باور کرد آیا حالت اضطرار بر شرائط اجتماعی حاکم است یا خیر؟ و پس از این تشخیص صحیح است که می‌توان پذیرفت حکم شرکت در شرائط اضطرار می‌تواند به صورت یک قرار لازم نیز منعقد گردد؛ این واقعیت از یکسو گویای نقش مهم نظام کارشناسی در جامعه اسلامی است و از دیگر سو دلالت بر ضرورت

۱۰. آثار خود احکام نه آثاری که ما از احکام انتظار داریم.

هماهنگی میان مدل طبقه‌بندی احکام و مدل شناسائی موضوعات دارد. هر چند که این شناسائی نیز باز از طریق ملاحظه آثار مادی احکام فردی صورت می‌پذیرد، اما وجود هماهنگی میان هر دو مدل امری کاملاً قابل دفاع است.

از این رو نکته مهم دیگر در این میان توجه به میزان کارآمدی منطق نظام کارشناسی اسلامی است. چون همین منطق است که در نهایت مشخص می‌کند بر شرایط کنونی حالت اضطرار حاکم است یا خیر؟ و اینکه آیا بایست از احکام اولیه در اداره جامع استفاده کرد یا احکام ثانویه؟ اما زمانی این منطق می‌تواند دارای چنین کارآمدی باشد که بر مبنائی خاص استوار باشد؛ این مبنا نیز بایست حاکمیت شرع را در تمامی شئون نظری و عینی پذیرا باشد. تنها چنین منطقی می‌تواند پشتوانه مناسبی برای نظام کارشناسی اسلامی باشد و الا مدل‌های مادی کنونی در نظام‌های دیگر کما بیش مورد استفاده قرار می‌گیرند ولی حتماً از کارایی لازم در نظام اسلامی برخوردار نیستند، تجربه دو دهه گذشته، این ادعا را ثابت می‌کند.

اصولاً ملاحظه عینیت و آثار آن راه کوتاه مدت و آسانی برای رسیدن به مقصود می‌باشد که این هدف همان ارائه تعریف از موضوع است و الا با نگاه فلسفی نیز می‌توان به تعریف پدیده‌ها پرداخت؛ اما هیچ‌گاه این شیوه نمی‌تواند در تمامی موارد جایگزین مناسبی برای ملاحظه آثار احکام باشد. البته استفاده از شیوه‌های عینی امروزه الگویی شناخته شده و قابل دفاع است، لذا این روش می‌تواند در احکام فردی نیز کاربرد داشته و بهترین انتخاب را نسبت به تکلیف فردی رقم زند.

از مطالب فوق الذکر می‌توان نکاتی را در مورد تدوین نظام مطلوبیت‌ها و آرمان‌های حکومت اسلامی از احکام فردی موجود و از طریق شیوه‌ی مزبور استفاده کرد. در واقع با ملاحظه مقتضیات عینی احکام و پرهیز از ترکیب آثار با یکدیگر می‌توان نظام فوق را شکل داد. چون این مقتضیات که همان روح حاکم بر رساله‌های موجود است، همواره ثابت می‌باشد و این ثبات همیشه باید ملاک عمل در عینیت باشد. اگر چنین شد و از ترکیب عقود پرهیز گردید آنگاه می‌توان به ظهور آثار حکم در نظام آرمان‌های اسلامی امیدوار بود. اما متأسفانه آنچه که امروزه جامعه ما با آن دست بگریبان است «ثابت گرفتن شرایط متغیر اجتماعی است و نه ملاحظه آثار و مقتضیات ثابت عقود» این مسئله باعث آن گردیده است که قبل از پرداختن به مقتضای احکام رساله به بررسی مقتضای عقود حاکم بر شرکت‌ها و بانک‌ها موجود، پرداخته شود و از ضرورت هماهنگ‌سازی احکام ثابت با شرایط متغیر بحث

شود! البته شاید گمان عده‌ای از این افراد این باشد که چون از این رساله نمی‌توان یک نظام تعریف شده‌ی عینی برای اداره‌ی جامعه بدست آورد؛ لذا چاره‌ای جز تابع قرار دادن رساله نسبت به شرایط متغیر وجود ندارد. اما این گمان باطل است. آن هم نه از این باب که احکام شرعی از زمینه لازم برای بالندگی و رشد خصوصاً در زمینه موضوعات حکومتی برخوردار نیست، بلکه از این باب که یا ایشان الگوی خاصی برای نظام‌سازی در اختیار ندارند و یا الگوی خود را برای نظام‌سازی از بستر احکام، ناکارآمد می‌بینند؛ لذا چاره‌ی نهایی را در تحمیل شرایط عینی متغیر عینی بر آثار ثابت دینی می‌دانند.

اما اگر احکام رساله بعنوان منبع اصلی سیاست‌گذاری ثابت قلمداد شود و احکام آن بر تنظیم چارت (روابط) و نظام اداره عینی حاکم گردد، حتماً آنچه بعنوان پیش‌فرض‌های برنامه‌ریزی جامعه به سازمان‌های ذیربط در نظام کارشناسی کشور ارائه می‌گردد، کاملاً متفاوت با اصولی خواهد بود که امروزه بر این دستگاه حاکم است. قطعاً در این حال هم می‌توان قدرت الگوی نظام‌سازی خود را از متن احکام به اثبات رساند و هم فضای اداره جامعه را به حاکمیت احکام ثابت بر شرائط متغیر و نه بالعکس تغییر داد. طبعاً در چنین فضائی هیچیک از اندیشمندان حوزه معارف دینی و کارشناسی بخود اجازه نمی‌دهند از جایز بودن استفاده از اصول سرمایه‌داری در بخش خصوصی جامعه اسلامی سخن بگویند و احکام اولیه شرکت را متناسب با پسند عمومی جامعه جهانی تغییر دهند. پس تنها راه، رهایی از وضعیت موجود که عملاً احکام الهی را و لو به صورت ناخواسته در عزلت و حاشیه مدیریت جامعه قرار می‌دهد رویکردی جدید به جایگاه ثابت رساله در متن زندگی بشری است با این رویکرد می‌توان از تحمیل نظام‌های خود ساخته، مانند: بانک و بیمه و... بر ساختار ثابت رساله به صورت قاعده‌مند جلوگیری کرد و تنها به ملاحظه آثار واقعی احکام و نه آثاری که ما خواهان آن هستیم، پرداخت.

در واقع اصول حاکم بر نظام آرمانی جامعه که از رساله اخذ می‌شود در حکم حاکمیت قانون اساسی کشور بر نظام قوانینی است که در مجموعه قوای سه گانه به تصویب می‌رسد اگر چنان اصولی حاکم شود بخش قابل توجهی از عملکرد فعلی و وجهه شرعی و قانونی خود را از دست خواهد داد چرا که تعریف جدیدی از محیط اضطرار و غیر اضطرار صورت می‌پذیرد با این وصف ترکیب احکام بمنظور توجیه شرائط موجود، ضرورتی نخواهد داشت و این روش در سطح مدیریت کلان جامعه خود بخود به فراموشی سپرده خواهد شد.

بله! در نهایت ممکن است در حوزه‌ی تکلیف فردی، روش‌های خود ساخته‌ای برای معامله و رفع نیازهای شخصی ابداع شود و به مرحله اجرا در آید اما قطعاً تاثیر اجتماعی این روش‌ها بسیار محدود خواهد بود؛ البته با یک برنامه‌ریزی منسجم می‌توان، تعبد کامل به احکام الهی را رفته رفته در میان آحاد جامعه به صورت یک فرهنگ عمومی در آورد. این امر با تنظیم نسبت‌های کلان بر راحتی قابل دستیابی خواهد بود.

### ۱۶/۲/۱- «حکم»، «موضوع حکم» و «اثر حکم» در دسته‌بندی احکام رساله

۱. حکم موضوعاً: در حقیقت همان باید و نبایدهای استنباط شده از کلمات وحی است که، تکلیف را تمام می‌نماید.
۲. موضوع حکم: در واقع موضوع یا چیزی است که تکلیف بر آن بار می‌شود.
۳. اثر حکم: به معنای نافذ بودن حکم است. مثال: در خرید و فروش، شارع حکم فرموده که متعاقدين عاقل باشند در این صورت، موضوع حکم (متعاملین) حکم موضوعاً (باید عاقل باشد) اثر حکم (اختیار صاحب مال از روی آگاهی حفظ شود تا از مغبون بودن جلوگیری شود)

### ۱۶/۲/۲. دو نوع دسته‌بندی در احکام رساله

نوع اول: دسته‌بندی احکام رساله براساس قراردادهای اجتماعی

۱. قرارهای لازم و ثابت (اصالت تکامل گرایی)
  ۲. قرارهای جایز و متغیر: مانند وکالت (اصالت جامعه گرایی)
- فرد تابع این دو نحوه قرار در امورات فردی خود می‌باشد.

نوع دوم: دسته‌بندی احکام به سه دسته:

توسعه (برابر با صیانت منطقه‌ای)

کلان (برابر با عدالت اجتماعی)

خرد (برابر با بهره‌وری)

بنابراین حفظ صیانت مکتب و لزوم دستیابی به برتری در قدرت تسخیر بر منابع و تکنولوژی لازمه دسته‌بندی احکام در سطح توسعه بوده و بر کارشناسی متعبد در نظام‌سازی



لازم است در تبعیت از اقتضای طبیعی احکام و آثار و لوازم حکم اقدام بر تنظیم ساختارها بنماید؛ یعنی بتواند براساس طبقه‌بندی احکام، تعریف صنعت را از منظر احکام ملاحظه نماید.

### ۱۶/۳- جایگاه اجمالی صنعت از دیدگاه اصول مکتب

۱. جایگاه صنعت در سطح خُرد از نگاه مکتب

از منظر مکتب صنعت خُرد در بخش خصوصی قرار می‌گیرد، و لذا عدم امکان تجمع سرمایه در بخش خصوصی و بطبع شخصیت حقوقی و استمرار آن تضمین نمی‌شود.

۲. جایگاه صنعت در سطح کلان از نگاه مکتب

با توجه به مقتضای احکام وقف در جهت منافع عمومی و عدالت اجتماعی، در این بخش امکان شخصیت حقوقی و تجمع سرمایه به نفع عموم و بقاء و استمرار صنایع بزرگ تضمین می‌گردد.

۳. جایگاه صنعت در سطح توسعه از نگاه مکتب

مصونیت از خطر سلطه اجانب مستلزم برتری در منابع تکنولوژیک حساس و کلیدی بوده و امری لازم و واجب می‌باشد.

### ۱۶/۴- کارآمدی وقف عام در تعریف سازمان صنایع

وقف در رساله عملیه به متوقف کردن مالکیت خصوصی و عمومی کردن منافع آن در راه خدا تعریف شده و عقدی لازم است. در مدل اسلامی انسان الهی که می‌توان از او به انسان وقف و انسان فی سبیل الله یاد کرد کسی است که با رضایت خاطر، اموال خود را برای آخرت می‌خواهد و صرف می‌کند رابطه او با تکنولوژی نیز بر این مبنا تعریف می‌شود؛ لذا متناسب با این انسان در جایی باید تکنولوژی به صورت متمرکز و درجای به صورت نیمه متمرکز یا غیر متمرکز باشد؛ البته در الگوی مطلوب الهی جایی برای محوریت بخش خصوصی وجود ندارد زیرا بخش خصوصی موجود بر پایه تعریف خاصی از شراکت استوار است که شاکله این نوع شراکت بگونه‌ای است که با تفکیک مالکیت از مدیریت، اقدام به جمع‌آوری سرمایه‌های کوچک و تجمع ثروت به نفع سرمایه‌دار می‌کند در این چرخه بانک‌ها نیز به اعطای اعتبارات بیشتر به این بخش اقدام می‌کنند؛ اما در نظام مطلوب تمامی امکانات و تسهیلات باید با هدف توسعه وقف در جامعه توزیع شود، تا منفعت آن به صورت مستقیم و غیر مستقیم در اختیار جامعه قرار گیرد در این شکل است که می‌توان

امیدوار بود که سیاست و فرهنگ و اقتصاد مربوط به وقف شکلی قاعده‌مند و فراگیر می‌یابد و از دیگر سو سیاست فرهنگ و اقتصاد جامعه ساختار وقفی پیدا می‌کند. چرا که تمامی شئون جامعه این قابلیت را دارند که صبغه وقف را بپذیرند. وقف موسسه‌ای فی سبیل الله با گستره‌ای عام است که منفعت در آن نمی‌توان به واقف بازگردد زیرا جهت‌گیری اصلی وقف متوجه اساس اسلام و منافع مسلمین است. طبعاً با این نوع مدل، نوع خاصی از وقف رشد می‌کند و امکانات اعتباری دولت و بانک‌ها نیز پشتیبان آن می‌باشد. بگونه‌ای که نوعی انحصار و انباشت نسبی سرمایه، قابل تعریف در عرصه وقف خواهد بود.

اما قطعاً این نوع مالکیت با ساختار کنونی شراکت و مالکیت انحصاری بخش خصوصی که در رقابت شدید و غالباً ناسالم اقتصادی با یکدیگر برای رسیدن به تکاثر ثروت و تجمل بیشتر مشغولند در تفاوت آشکار می‌باشد. در یک ساختار اقتصاد سالم، همعرض بخش عمومی مربوط به وقف و بخش خصوصی (با تعریفی خاص از آن در مدل مطلوب) بخش دولتی وجود دارد که از ضریب حساسیت بیشتری نسبت به دو بخش دیگر برخوردار است، اما این موضوع بمعنای تأیید نظام دولت مدار سوسیالیسم نیست.

این نوع ساختار گرچه حکم می‌کند که دولت دارای اختیارات تام باشد، اما در عین حال بر این نکته هم تأکید دارد که نباید از واگذاری بخش مشخصی از اقتصاد در قالب مدیریت و مالکیت به دو بخش دیگر جلوگیری شود. در این حال دولت بمتابیه‌ی نظام تک حزبی خواهد بود که شایستگی و کارآمدی افراد جامعه و براساس جهت‌گیری دینی، بخشی از اختیارات خود را به این قبیل افراد واگذار می‌کند. البته برای این منظور می‌باید مرتباً شیب انتقال ترسیم نمائیم؛ اما آیا برای رسیدن به این هدف باید به تقویت گسترده و غیر قاعده‌مند از بخش خصوصی روی آوریم یا آنکه همچون زمان ۸ ساله دفاع مقدس بخش دولتی را در قالب ایجاد تعاونی‌های سوسیالیستی تعریف و تقویت نمائیم؟! و در هر صورت کاری به وجه اعتقادی افراد نداشته باشیم؟! آیا می‌توان از پرورش روحی و ذهنی و رفتاری آحاد جامعه حتی در بخش صنعت غفلت کرد؟ متأسفانه ظرفیت اجتماعی ایجاد شده هیچ‌گاه در ظرف محاسبه و دقت نظام کارشناسی کشور مورد دقت و تأمل قرار نگرفت از همین جاست که جامعه کارشناسی کشور نمی‌توانست در جهت ایجاد تبعیت عمومی از احکام الهی حرفی برای گفتن داشته باشد.

## ۱۶/۴/۱- احکام وقف

۱. کسی نمی‌تواند اموال وقفی را از وقف بودن خارج نماید، حتی واقف و وارث واقف و حاکم و عدم قابلیت تملیک و انتفاع شخصی
۲. در وقف مالکیت از مدیریت جدا بوده و از مالک، سلب اختیار به نفع عموم می‌شود.
۳. اموال عمومی که مسائل آن اصل اسلام و دولت نیست در این بخش جای می‌گیرد، وقف نوعی مشارکت به نفع کار اجتماعی است و نفع آن به مالک نمی‌رسد.

## ۱۶/۴/۲- ثمرات وقف

- ثمره اول: پرورش انسان وقف در کنار املاک وقفی البته تا زمانی که نظام اجتماعی انگیزش جامعه براساس وقف گسترش نیابد، انسان وقف در کنار املاک وقفی قرار نمی‌گیرد.
- ثمره دوم: از دیگر ثمرات وقف می‌توان تمرکزپذیری را برشمرد لذا انسجام سرمایه و اصالت اخلاق با یکدیگر محصول کارآمدی وقف به شکل متمرکز، می‌باشد.

## ۱۷- چگونگی دستیابی به طبقه‌بندی موضوعات صنعت از منظر اصول مکتب

پس از آنکه صنعت در مرحله اول موضوعاً و در مرحله دوم در سطح روابط اجتماعی و از منظر مکتب تعریف گردید، اکنون مرحله دیگری نیز ضروری می‌باشد و آن اینکه باید یک طبقه‌بندی مشخصی از صنایع در اختیار داشت زیرا هر چند که می‌توان از پایگاه روش تحقیق صنعت را در سه سطح خرد، کلان و توسعه تقسیم نمود؛ اما تطبیق این تقسیم به عینیت زمانی محقق می‌گردد که یک دسته‌بندی از جایگاه هر یک از صنایع و نیز سیاست‌های محوری این بخش صورت گیرد. لذا تنها با این شیوه است که می‌توان به این سوالات پاسخ داد: جایگاه هر یک از صنایع کوچک و بزرگ در نظام اقتصاد توسعه چیست؟ ارتباط محیط با صنعت پیرامونی و بعنوان یک نظام چگونه است؟ ارتباط صنعت کشور با سخت افزارهای موجود در جهان چگونه است؟ اصولاً چه بخشی از تکنولوژی بایست، توسط متخصصان داخلی تولید شود و برنامه این حرکت اساسی چیست؟ در چه بخشی می‌توان بعنوان یک مصرف‌کننده، ظاهر شد؛ بدون آنکه به استقلال کشور لطمه ای وارد نشود؟ چگونه می‌توان تضمین کرد که ما در عرصه اقتصادی نیز نه ظالم باشیم و نه مظلوم؟

تعریف عدالت در هر یک از بخش‌ها چیست و شاخصه آن کدام است؟ چگونه می‌توان در تکنولوژی، توازن مثبت و منفی را بگونه‌ای ایجاد کرد که بدون انحلال در نظام غیر، سهم تاثیر خود را در نظام جهانی مرتباً افزایش دهیم؟

اکنون دو شیوه را در دسته‌بندی موضوعات صنعت ارائه نموده و پس از انتخاب شیوه اول، آن دسته‌بندی را بلحاظ آثار احکام مکتب تطبیق می‌نمائیم؛ هر چند بررسی اصل دسته‌بندی در بخش دوم مطرح می‌گردد.

۱. شیوه اول: تقسیم کلی صنعت به صنایع متمرکز - نیمه متمرکز - کارگاهی  
خصوصیت این تقسیم ملاحظه ساختاری صنعت است.

۲. شیوه دوم: تقسیم کلی ساختار درونی صنعت به انسان، ابزار و امکان  
خصوصیت این تقسیم ملاحظه توسعه صنعت می‌باشد. براساس شیوه‌ی دوم باید موضوعات صنعت را در سمت راست جدول و احکام هر یک از آن موضوعات را بعنوان آثار در سمت چپ جدول قرار داد. لذا منظور از- متمرکز (آنچه اثر آن صیانت است) نیمه متمرکز (آنچه اثر آن عدالت یا توازن است) کارگاهی (آنچه اثر آن بهره‌وری است) می‌باشد. براساس شیوه اول باید ساختارهای صنعت (انسان، ابزار و امکان به وصف متمرکز، نیمه متمرکز، کارگاهی یا ساختارهای انسانی) را در سمت راست جدول و عناوین دولتی، تعاونی (اوقاف)، خصوصی را در سمت چپ جدول قرار داد. منظور از: ساختارهای انسانی، نظام‌هایی برای تربیت نیروی متخصص در سه بخش:

متمرکز: آن نظام‌هایی را که دولت با قید انسان، ابزار و امکان تنظیم می‌نماید، مثل: مراکز تربیت نیروی انسانی برای آزمایشگاه هسته‌ای  
نیمه متمرکز: نظام دانشگاهی که در اختیار اوقاف با قید انسان، ابزار و امکان قرار می‌گیرد.  
مثل: مراکز تربیت نیروی انسانی برای مراکز تولید و توزیع کالاهای سرمایه‌ای  
کارگاهی: آموزشکده‌هایی که در دست بخش خصوصی با قید انسان، ابزار و امکان قرار می‌گیرد مانند: مراکز تربیت نیروی انسانی برای کالاهای مصرفی است.

۱۷/۱- دسته‌بندی صنایع براساس تطبیق طبقه‌بندی اجمالی موضوعات صنعت بر آثار احکام

مکتب

۱. بخش دولتی: از ساختار متمرکز برخوردار می‌باشد که شامل: صنایع استراتژیک است.

آثار احکام بخش دولتی: عهده‌دار حفظ صیانت در شرایط محیطی و تصمیم‌گیری (اصل بیضه اسلام و اقتدار آن در عالم) می‌باشد<sup>۱۱</sup> مانند: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» «واعدو لهم ما استطعتم من قوه»

۲. بخش نیمه دولتی از ساختار نیمه متمرکز (اوقاف) برخوردار می‌باشد که شامل: صنایع نیمه سنگین و سبک است.

آثار احکام بخش نیمه دولتی: عهده‌دار حفظ عدالت و توازن اجتماعی مسلمین می‌باشد. احکام و عقود که لازم بوده و نمی‌توان آنها را از دولت خواست و در جهت منافع عمومی استفاده می‌شوند؛ مانند احکام وقف

۳. بخش خصوصی از ساختار (غیر متمرکز برخوردار می‌باشد که شامل مانند: صنایع کاراگاهی که عهده‌دار تولید قطعات کوچک و ساده می‌باشد.

آثار احکام بخش خصوصی: عهده‌دار تامین بهره‌وری فردی و شخصی است. (امور خصوصی که عقد آن جایز بوده و اجازه تمرکز ندارد).

#### ۱۸- جمع‌بندی و چند نکته پایانی

جمع‌بندی تعریف صنعت بر اساس لازمه احکام و آثار رساله و اصول مکتب از قرار ذیل است:

رساله‌های عملیه بایست تنها منبع و مبنای تعریف صنعت از منظر مکتب قلمداد گردد، زیرا اگر چنین شود آنگاه این ادعا دور از ذهن نخواهد بود که ساختار بخش خصوصی در نظام کنونی صنعت کشور با احکام اسلامی سازگاری دارد چرا که از این منظر بخش خصوصی، بخش خرد صنعت محسوب می‌گردد و با شرایطی که احکام رساله در معاملات و امثال آن ترسیم می‌کند. اصولاً امکان تجمیع سرمایه را در قالب شرکت بعنوان یک شخصیت حقوقی نمی‌دهد. البته اگر هم چنین عنوانی حقوقی در نظام اقتصادی کشور تعریف شود، استمرار آن تضمین شده نخواهد بود.

این دور نمایی از بحث توصیف، تکلیف و ارزش در سطح خرد بود، که در ابتدای این فصل مطرح گردید. اما همین دورنما در سطح کلان با طرح بحث وقف ادامه یافت که دارای اقتضای دائمی و بدون دخالت اراده شخص دیگر (حتی واقف و حاکم شرع) در تغییر مالکیت و هویت آن و با هدف انتفاع شخصی بود. طبعاً در این سطح می‌توان از تشکیل

---

۱۱. احکامی که نمی‌توان آنها را از غیر دولت خواست مانند: احکام دماء

هویت حقوقی دفاع کرد که باعث بقا و استمرار این نوع قرار در جهت حمایت از صنایع بزرگ خواهد شد و تجمع سرمایه را بعنوان یک ابزار موثر در انتفاع عمومی به خدمت فرا خواند و بالاخره در سطح توسعه نیز با اشاره به احکامی از رساله در بخش دفاع، دستور صریح مکتب را در خصوص وجوب نفی سلطه دشمن در تمامی ابعاد خصوصاً اقتصادی و تجاری شاهد هستیم.

اما طبیعی است که تحقق این آرمان تنها در صورتی است که نظام اسلامی در نیروی انسانی، نیروی تکنیکی و نیروی طبیعی حرف اول را بزند و این هم ممکن نیست، مگر آنکه صنایع حساس و کلیدی در اختیار دولت اسلامی باشد تا بتواند راه نفوذ اجانب را سد نماید و در جهت توسعه صیانت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه گام‌های موثر بردارد.

همچنین در فرازی دیگر به بررسی حکم موضوعاً، موضوعات و آثار حکم پرداخته شد که حکم موضوعاً به باید و نبایدهای استنباط شده از کلمات وحی از طریق روش اجتهادی علمای سلف تعریف گردید و موضوع حکم نیز به آنچه تکلیف بر آن بار می‌شود و بالاخره «اثر حکم» به آنچه از متن رساله بعنوان اقتضای طبیعی عقود قابل استفاده است، معنا گردید. با این وصف در یک حکمی مانند بیع می‌توان این شرط را که باید طرفین معامله عاقل و بالغ باشند را (حکم موضوعاً) و متعاملین را بعنوان دو طرف این عقد، (موضوع حکم) دانست. اثر حکم نیز می‌تواند نافذ بودن اختیار صاحب مال در انتقال کالا یا پول خود به طرف مقابل تعریف شود. در واقع احکام وضعی همچون صحت و بطلان، جواز و لزوم و... و نیز احکام تکلیفی پنج‌گانه وجوب، حرمت، استحباب و کراهت و اباحه بنوعی ناظر به مقتضیات و آثار احکام می‌باشند.

در ادامه به ضرورت توجه نظام کارشناسی به مقتضیای احکام در خصوص نظام‌سازی اشاره گردید و گفتیم اگر قرار باشد قوانین اجتماعی براساس احکام الهی تنظیم شود، هیچ چاره‌ای جز ملاحظه آثار احکام وجود ندارد که این مهم نیز بر عهده نظام کارشناسی است. در همین رابطه به تفاوت میان برخورد حاکمیت اسلامی با برخورد آحاد جامعه با موضوع ترکیب‌سازی احکام و عقود اشاره کردیم و مشاهده شد این عمل شایسته نظام اسلامی نیست، چرا که ابزار لازم برای تکامل اجتماعی و تنظیم نسبت‌ها کلان را در اختیار دارد. در حالیکه آحاد جامعه که در موضع تنظیم و اصلاح ساختار اجتماعی نیستند، اگر ناچاراً به

ترکیب‌سازی وارد شوند، نمی‌توان بر آنها خُرده گرفت؛ زیرا چنین اتفاقی گویای تقصیر یا حداقل قصور حاکمیت اسلامی در عدم تنظیم قوانین کلان براساس آثار احکام می‌باشد.

با بیان این نکته نتیجه دیگری نیز استفاده شد به این صورت که تشخیص موضوع حکم و به تعبیر بهتر موضوع‌شناسی در حوزه وظایف فقیه تعریف نمی‌شود همچنانکه استنباط اصل حکم و به تعبیر دیگر اجتهاد و افتاء فراتر از شأن نظام کارشناسی اسلامی است. چرا که شناسائی موضوع یک کار عقلی و مبتنی بر الگوئی غیر از مدل استنباط حکم است. لذا در این خصوص نیاز به علم اصول فقه نیست، اما این واقعیت چیزی از این ضرورت نمی‌کاهد که حتماً بایست هر دو مدل فقهت و کارشناسی با یکدیگر هماهنگ باشند تا در عمل یکدیگر را نقض نکنند؛ به بیان بهتر عقل متعبد به وحی تنها در کنار روش متعبد می‌تواند در تنظیم نظام قوانین اجتماعی به صورت هماهنگ با روح حاکم بر احکام عمل کند.

در یک کلام توجه به آثار احکام یکی از وظایف مهم نظام کارشناسی کشور است تا براساس آن بتواند ساختارهای اجتماعی نظام اسلامی را بنیان نهد. البته لازمه این مهم نیز طبقه‌بندی احکام براساس یک مدل کارآمد و ارائه تعریف نهایی از صنعت اما از منظر احکام مکتب است.

با پایان این فراز از بحث سعی خواهیم کرد در خصوص فرآیند نظام‌سازی اجتماعی در مطابقت با احکام رساله در یک بحث تکمیلی، مطالبی را به عزیزان خواننده تقدیم نمائیم.

#### ۱۸/۱- تصحیح جهت حاکم بر نظام موضوع شناسی مطابق با جهت کلی احکام رساله

با مشخص شدن ضرورت استخراج و دسته‌بندی آثار احکام اولین سوالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که، آیا مدل خاصی نیز برای استخراج و طبقه‌بندی وجود دارد یا خیر؟ پُر واضح است که نبود چنین مدلی مساوی با بروز تشتت و ابراز سلیقه شخصی در بیان آثار است. لذا هرکسی بخود اجازه خواهد داد، به صورت غیر قاعده‌مند، اثری را بر حکم بار کند و جمع‌بندی خاصی را از آن استفاده نماید.

این رویه موجب نقض غرض می‌گردد چرا که بنا بود با این شیوه جدید موضوع شناسی به صورت صحیح انجام گیرد و شرائط اضطرار بخوبی تعریف شود و در عین حال از ترکیب‌سازی عقود و تحمیل نظرات شخصی و سازمانی بر احکام الهی بشدت اجتناب گردد؛ این مباحث به نظام کارشناسی این قابلیت را عرضه می‌نماید که آثار احکام را آنچنانکه متناسب با جهت‌گیری اصلی رساله است، به صورت قاعده‌مند اخذ و دسته‌بندی نماید؛ از

این بالاتر چون شاخصه‌ها و ملاکات صحت این قبیل نتیجه‌گیری‌ها از احکام توسط همین مدل مشخص می‌شود؛ لذا کارشناسان با تطبیق آثار بدست آمده بر این شاخصه‌ها می‌توانند از صحت و سقم نتایج آگاه شوند.

لذا کارآمدی این مدل باعث جلوگیری از تحمیل هرگونه سلیقه شخصی بر پیکره احکام الهی خواهد شد. مثلاً پیشتر دانستیم که جهت حاکم بر احکام رساله در تنافی آشکار با تجمیع سرمایه در درست بخش خصوصی و سود محوری می‌باشد. یا قبلاً از سه نوع ولایت تکوینی، تاریخی و اجتماعی سخن گفته شد که همین سیر گویای این واقعیت است که هر چند احکام مربوط به ولایت اجتماعی بر رساله موجود حاکمیت دارد، اما حتماً نسبت به احکام ولایت تاریخی معصومین (ع) تابع هستند چه اینکه اصل حاکمیت ولایت تاریخی معصوم (ع) بر ولایت اجتماعی غیر معصوم، در ضمن مسائل دفاع بخوبی مشهود است. همچنین شاخصه‌ی دیگر می‌تواند گستردگی حدود اختیارات ولی اجتماعی و کل حاکمیت نظام اسلامی در سطح توسعه نسبت به محدوده دو بخش نیمه متمرکز و غیر متمرکز باشد. لذا یک کارشناس متعهد با عرضه‌ی آثار بدست آمده بر این شاخصه‌ها و ملاک‌های مشابه (که همگی از مدل مزبور قابل استفاده است) می‌تواند به صحت عملکرد خود واقف شود. از این رو چنین نیست که مدل مورد اشاره طراحی نشده باشد. سازمان و پیکره این مدل تاسیس شده است و البته در زمان طراحی هم خصوص رساله عملیه و احکام الهی موجود مد نظر نبوده است. زیرا که این مدل در سطحی وسیع‌تر و عمیق‌تر ضرورت تولید احکام حکومتی توسط ابزاری نوین در قالب علم اصول فقه حکومتی دنبال کرده است. اما چون تا زمان تکمیل آن و بکار بستن اصول فقه جدید در حوزه‌های علمیه با هدف استنباط احکام حکومتی راه نسبتاً طولانی باقی است، لذا می‌توان با تکیه بر اصول و چهارچوب این مدل جهت‌گیری اصلی الگوی مورد نیاز در بخش کارشناسی را بخوبی تعریف کرد. و البته تبیین همین جهت‌گیری کلان دستگاه کارشناسی کشور را در استخراج و جمع‌بندی آثار احکام کفایت می‌کند.

این جهت‌گیری بر گرفته از احکام حتمی و زیر بنای اعتقادی مکتب است. پس عمده‌ی تفاوت میان مدل پیشنهادی با الگوی فعلی نظام کارشناسی در حاکمیت جهت اسلامی است. چرا که الگوی موجود ابائی از اصل دانستن ماده و مظاهر آن در پیدایش اخلاق اجتماعی ندارد، حال آنکه مدل مورد پذیرش ما تنها بر جهت تولی و ولایت الهی و تبعیت محض از



احکام اسلامی و پرهیز از تحریکات مادی با هدف تغییر نظام انگیزشی جامعه در جهت منفی تکیه دارد.

با این وصف صحیح است که بگوئیم در قدم اول مدل پیشنهادی صرفاً به تغییر جهت حاکم بر ساختار نظام موضوع‌شناسی کشور بسنده می‌کند، بدون آنکه کاری به احکام رساله داشته باشد؛ زیرا که آثار در ابتدا به نفس موضوع‌شناسی شناخته می‌شود و نه به احکام رساله!

۱۸/۲- پرهیز از ترکیب‌سازی عقود در عین توانائی بر تحلیل موضوعات متغیر توسط احکام

#### ثابت

اما زمانی که شاکله نظام پی‌ریزی شد آنگاه تطبیق احکام رساله آغاز می‌شود و چون پیشاپیش شاخصه‌ها و ملاکات صحت و سقم آثار بخوبی تعریف شده است؛ لذا هیچ گونه نگرانی از باب حجیت آثار مزبور وجود ندارد. این شیوه به نظام کارشناسی کشور اجازه می‌دهد، ضمن تبیین سره از ناسره، خود را از افتادن در ورطه ترکیب‌سازی عقود نیز برهاند و بجای تصرف در احکام ثابت الهی به تفسیر صحیح از شرایط متغیر جامعه و با هدف تغییر آنها هماهنگ با روح حاکم بر احکام پردازد.

البته استنتاج و جمع‌بندی آثار احکام الزاماً بمعنای اشراف بر فلسفه‌ی جعل احکام نیست؛ زیرا می‌توان بر بسیاری از این چرائی‌ها نیز واقف بود اما صبغه و جهت‌گیری اصلی حکم را در قالب اثر و مقتضای آن بخوبی دریافت<sup>۱۲</sup> و همین درک از جهت کلی و نیز شاخصه‌های مربوطه برای پی‌ریزی الگوئی نوین اما متقن در نظام کارشناسی و موضوع‌شناسی کفایت می‌کند.

۱۸/۳- پی افکندن ساختار تکنولوژی اسلامی و مهندسی محصولات متناسب با نیازهای

#### جامعه

زمانی که الگوی تخصیص و مدل صنعت تعریف شود، بستر لازم برای تعریف نیازهای جدید در عرصه عینی عملاً فراهم می‌گردد. طبعاً برای رفع این نیازها، بایست قدم دوم را

---

۱۲. این سخن هماهنگ با کلام فقهای بزرگ شیعه است که مقام نفس‌الامری اشیاء را با مقام ظاهری آنها متفاوت می‌بینند. لذا از این منظر نیز فلسفه احکام نوعاً بر بندگان مخفی است اما امکان دستیابی به آثار ظاهری احکام برای ایشان میسر می‌باشد.

برداشت و ساختارهای ابزار و تکنیک را تغییر داد. ولی این موضوع نیز بنوبه‌ی خود مستلزم تغییر در مهندسی محصولات است پس با عوض شدن مدل اقتصاد، طرح صنایع کشور نیز تغییر می‌کند و با خلق نیازهای جدید، چون محصولاتی دیگر برای ارضای این نیازها از سوی آحاد جامعه طلب می‌شود، هیچ چاره‌ای جز تصرف در مهندسی محصولات صنعتی و غیر صنعتی وجود نخواهد داشت و این تغییر نیز طراحی معادلات جدیدی را طلب می‌کند که با تحقق آن می‌توان مدعی شد، تمدن نوین اسلامی با جهت‌گیری، موضع‌گیری و تلاش جدید بسیجیان فرهنگی نظام اسلامی آفریده شده است تا کام تلخ انسان ماشینی را از شهد شیرین احکام الهی دگرگون نماید. طبیعی است که این سیر طولانی مدت اما شدنی است و اولین گام نیز همان تغییر مدل با جهت‌گیری صحیح است. این تنها راه چاره برای تطبیق شرائط عینی متغیر بر احکام شرعی ثابت است.

#### ۱۸/۴- جایگاه آثار احکام در جدول نظام تعاریف صنعت

اما در فراز پیشین از تعریف صنعت از منظر توصیف، تکلیف و ارزش در سه سطح مزبور سخن بمیان آمد و دانستیم که سه بُعد فوق‌الذکر متناظر با فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار می‌باشد. با این وصف ارزش مفهوم اثر پیدا می‌کند، اصولاً مسائل اخلاقی همیشه در رده آثار قابل طرح است. مثلاً وضو باعث تقویت روحیه پرهیزکاری و ایجاد دغدغه الهی در فرد نسبت به مسائل اجتماعی می‌گردد. لذا صحیح است که این برکات را از آثار معنوی این حکم الهی بدانیم. همچنانکه توصیف نیز همواره با فعل موضوعاً تناظر دارد و هر دو مفهوم بر چیستی و ماهیت دلالت دارند. طبعاً موضوع مورد بحث در اینجا مکلف خواهد بود و چنانچه گذشت ثمره آن به ارزش ختم می‌شود. حال این سوال مطرح است که آیا می‌توان جدول نظام تعریف را که از این عناصر تشکیل شده است در قالب توسعه، ساختار و کارایی گنجانند. جواب مثبت است با این توضیح که منظور از بخش توسعه در این جدول همان بخش متصرف بر کل جدول می‌باشد که از صبغه فلسفی نیز برخوردار است. پس اگر قرار باشد ربط جدول مزبور را به مباحث فلسفی که حاکم بر آن است را ملاحظه کنیم، شایسته است که آن را با وصف توسعه بیاوریم؛ اما زمانی که قرار است ربط جدول را به عناصر درونی و پائینی ملاحظه کنیم، بایست از فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار فعل آغاز نمائیم.

در این حال اگر جدول را به سه قسمت تقسیم کنیم، می‌بینیم که جایگاه فعل موضوعاً (یعنی کارهایی که انجام می‌شود) در سمت راست جدول قرار دارد و آثار فعل در سمت چپ جدول است؛ اما در این میان جایگاه موضوعات است که باید از آنها شاخصه‌گیری شود و پس از دسته‌بندی بعنوان زیر بخش ستون اصطلاحات قرار گیرد به بیان بهتر «موضوعات فعل» در نظام شاخصه‌ای تعریف می‌شوند که حاصل آنها «اعدادی» است که وسط جدول نظام تعاریف را پُر می‌کنند. در واقع این اعداد در قالب یک جدول شاخصه ظهور پیدا می‌کنند. در نتیجه در سمت چپ جدول آثار مطلوب ذکر می‌شود و در سمت راست آن فعل موضوعاً و در وسط نیز شاخصه‌ها و موضوعات فعل جای می‌گیرد.

بیان این نکته در خصوص جدول، ضرورت مراجعه به کتب اخلاقی را در کنار رساله عملیه تمام می‌کند، مثلاً در این کُتب، از آثار منفی معنوی در خوردن نان حرام و یا آثار مثبت آن در خوردن مال حلال بخوبی بحث شده است. این نوع مراجعات به کتب اخلاقی در رساله‌ها، نظام کارشناسی را در پیدا کردن شاخصه‌ها و ملاکاتی که قبلاً به صورت اجمالی مورد اشاره قرار گرفت، یاری می‌رساند.

بنابراین مجموعه کتب اخلاقی و رساله‌ها بایست بعنوان منابع تبیین آثار قلمداد شوند. در این حال نیز می‌توان جهت‌گیری کلی مکتب را در خصوص توسعه صنعت کشور بدرستی دریافت و هم وضعیت موجود را با این فضای بدست آمده که نقطه مطلوب و آرمانی نیز هست. بخوبی محک زد که تا چه اندازه با آن فاصله دارد.

#### ۱۸/۵- شاخصه‌سازی از آثار احکام بمنظور بسترسازی برای ایجاد ساختارهای اجتماعی

حال که سخن بدین جا رسید مناسب است به نمونه‌هایی از آثار مندرج در کتب اخلاقی و فقهی اشاره شود تا در ادامه ببینیم اصولاً فرآیند نظام‌سازی اجتماعی با استفاده از این آثار چگونه امکان‌پذیر است؟ و آیا منابع موجود فقهی دارای هیچ گونه نقصی در این خصوص نیستند؟ نقش الگوی پیشنهادی در این میان چه خواهد بود؟ و... لذا این بحث را با بیان آثار «ربا» در زندگی اجتماعی پی‌می‌گیریم تا بعداً فضای مناسب‌تری برای پاسخ به سوالات فوق فراهم گردد. بدنبال تاکید قرآن، کتب اخلاقی و فقهی نیز برخورد شدیدی را نسبت به پدیده زشت ربا در جامعه اسلامی اعمال کرده‌اند چرا که صراحت آیه شریفه «فاذنوا بحرب من الله و رسوله» انجام این عمل را در حکم اعلان جنگ با خدا و رسولش می‌داند. حال آنکه در مورد عمل زشتی همچون زنا که فاحشه و راه بد معرفی می‌کند چنین تعبیر تندی در آیات و

روایات نیامده است! دلیل این تفاوت را بایست در اثر اقامه و غیر اقامه دانست. گاهی کسی یک نفر را می‌کشد و فرار می‌کند. اما دیگری جایی را منفجر کرده و مسولیت آن را بعهد می‌گیرد آن اولی صرفاً یک عمل فردی را مرتکب شده است، اما دومی در واقع به اقامه یک جریان فکری مبادرت نموده است و در مقام فرهنگ‌سازی در جامعه بر آمده است. حال آنکه این نوع اعمال نه در جهت استیفای حقوق مظلومان و پیکار با ستمگران بلکه در جهت مبارزه با اصل حکومت اسلامی و احکام الهی می‌باشد قطعاً بعنوان اقامه باطل قلمداد می‌گردد و بایست با آن برخورد جدی و قاطعانه از سوی حکومت اسلامی صورت گیرد. زیرا چنین شخصی یا سازمانی ادعای ایجاد نظام خاصی را در مقابل نظام الهی نموده است. حال اگر همین «ربا» بعنوان زیر بنای یک سازمان اجتماعی همچون بانک قرار بگیرد اما این عمل هیچ نوع جنگی با خدا و رسولش قلمداد نگردد، برآستی جای تعجب دارد. بله! اگر اصل نظام اجتماعی فاسد باشد و بنا بر مبنای خود به اقامه ربا در سیستم بانکی روی آورد و یا بعضی از شهروندان جامعه اسلامی برای فرار از ربا به حيله شرعی متوسل شوند در حالی که هیچ راهی برای رفع مشکلات معاش خود نداشته باشند در هر دو صورت جای تعجب نخواهد بود. زیرا که اساس نظام باطل بر عقل غیر متعبد بنیان نهاده شده است و نیز عمل چند شهروند مستاصل نظام اسلامی که در زیر فشار طاقت فرسای معاش زندگی راهی جز توسل به حيله شرعی نمی‌بینند، هیچگاه قابل قیاس با عمل اقامه جهت‌دار سیستم بانکی جامعه اسلامی نمی‌تواند، باشد که با تعریف حالت اضطرار در جامعه به ربای پیدا و پنهان در سیستم اقتصادی دست می‌یازد و آن را در قالب عقود اسلامی نیز توجیه می‌کند! قبلاً نیز تاکید شد که اصولاً تفاوت بسیاری است میان فرد یا جمعی که محکوم شرائط ابتلاء هستند با سازمان یا دولتی که با تنظیم نسبت‌های کلان می‌تواند با شرائط ابتلاء خاصی را برای آحاد جامعه رقم بزند، قطعاً این سخن بمعنای تطهیر شهروندان خاطی نیست. اما مشکل بتوان عمل ایشان را در نزول خواری و امثال آن بعنوان اقامه یک عمل باطل تعریف کرد و حکم شدیدی را در مورد آنها جایز دانست.

بنابراین نظام اسلامی و دستگاه کارشناسی کشور همواره وظیفه‌ای مشکل برعهده دارد آنها در حال ایجاد بستر پرورشی خاصی برای افراد جامعه هستند و خدای ناکرده اندکی غفلت می‌تواند به صورت ناخواسته اعلان جنگ با خدا و رسولش قلمداد شود. متأسفانه امروزه علل اقتصادی بسیاری از ناهنجاری‌ها و ساختار شکنی‌های اجتماعی توسط افراد و

سازمان‌های خاطی را بایست در تعمیم پدیده‌ی زشت ربا در جامعه دانست. این بستر ناموزون سال‌هاست که توسط نظام بانکی کشور طراحی شده است، علیرغم آنکه همواره شعار اصلی ایشان بر نظام بانکی بدون ربا متمرکز بوده است. البته هیچ شکی نیست که سود بانکی چنین سیستمی قطعاً قابل استفاده است و تصرف در آن در حکم خوردن مال حرام نیست چرا که رأس این سیستم کماکان تنفیذ ولایت فقیه و پرچم اسلام در اهتزاز است. لذا بر شهروندان نمی‌توان خُرده گرفت که چرا پول خود را در این سیستم به جریان می‌اندازند اما در عین حال جای دارد که متولیان امور اقتصادی کشور بخاطر تساهل در نظام‌سازی اجتماعی مبتنی بر احکام شرع مورد انتقاد و توبیخ قرار گیرند که چرا پس از دو دهه از برپائی این نظام مبارک هنوز نسخه‌های سرطان‌زا برای این پیکره جوان تجویز می‌کنند؟ این عمل بزرگترین صدمه را به حیثیت پرچم نظام اسلامی خواهد زد و اگر هر چه سریعتر این سیاست‌ها توسط مراجع ذیربط مورد بازنگری قرار نگیرد و ایشان کماکان بر استفاده از راهکارها و نسخه‌های توصیه شده در نظامهای مادی همچون بانک جهانی و امثالهم پای فشرند، معلوم نیست که فردا چگونه می‌توان در مقابل اعتراضات بنیانکن مردم دین‌باور و متدین دوام آورد؟ زمانی که ریشه این ناهنجاری‌ها در جهت‌گیری ساختارها خلاصه می‌شود، هیچ چاره‌ای جز اصلاح همین جهت‌گیریها از طریق یک مدل کارآمد وجود نخواهد داشت، پس اولین گام اصلاح ساختارها می‌باشد. اما پس از آن ضرورت مهندسی طرح با هدف ساختن ابزارهای جدید تولید و توزیع و مصرف مطرح می‌شود. قطعاً با ارائه الگوی‌های جدید در این سه عرصه می‌توان شاهد تولید محصولات جدید اما همگن با ساختارهای اجتماعی بود. این یک مثال در بُعد منفی قضیه بود از آن سو می‌توان به تاکید آیات و روایات در خصوص اقامه جهاد یا وقف در جامعه توجه کرد که کتب اخلاقی نیز خوشبختانه مشحون از این مطالب است. هر چند که اهمیت اعمال مثبت نیز باید سطوح کار را در نظر گرفت. مثلاً مدیریت جهاد با انفس (جان‌ها) حتماً در صلاحیت دولت اسلامی است<sup>۱۳</sup> و سطوح پائین‌تر نمی‌توانند سیاستگذاری در این مورد بپردازند. اما مدیریت جهاد با مال می‌تواند در قالب وقف و انفاق و صدقات و خمس و زکوه و ... در اختیار سطوح میانی قرار گیرد؛ این شاکله نظام اسلامی است که با جهت‌گیری مادی نظامهای باطل در تعارض آشکار است در جامعه ما هدف‌گرایی و آرمان‌گرایی یک اصل است اما صحت و

---

۱۳. ان اللذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله سوه انفال آیه ۷۲ و همچنین سوه توبه آیه ۲۰

تحقق آن تنها در مطابقت با احکام و فرامین الهی تعریف می‌گردد چرا که رساله عملیه حقانیت حکم را به خدای متعال باز می‌گرداند و قصد قربت را شرط اصلی پذیرش تمامی عبادات بمعنای عام می‌داند. همین شرط اساسی است که بیانگر جهت کلی حاکم بر احکام توسلی نیز هست اگر چنین باشد، تنها الگوی خاصی مورد عمل قرار گیرد که با آثار احکام در تعارض نباشد و اگر این الگو بتواند نظام‌سازی مناسبی را در عرصه اجتماعی پدید آورد، دیگر هیچ ضرورتی برای تصرف در احکام و مجموعه‌سازی از آنها نخواهد بود که در نهایت به ایجاد فضای ناهمگن با جهت کل منجر شود و عملاً آثار احکام را از حیز انتفاع ساقط کند.

بنابراین هیچ چاره‌ای جز شناسائی موضوع و طبقه‌بندی صحیح از موضوعات اجتماعی نیست. چون نمی‌توان از یکسو ادعای نظام‌سازی اجتماعی کرد و از دیگر سو توان خود را در ارائه تعاریف متقن آنها حول محور حکومت اسلامی باثبات نرساند! نکته مهم اینجاست که متغیر اصلی در این تعاریف بایست بر محور صیانت از اصل اسلام باشد و لا غیر! تنها در این حال می‌توان مطمئن بود که جهت‌گیری اصلی نظام‌سازی اجتماعی کماکان قابل اعتماد است. این بهترین و گویاترین معیار صحت است که می‌توان تمامی تعاریف را پوشش دهد. ۱۸/۶- ارائه همزمان دو مجموعه تحت عنوان نظام آثار احکام و نظام تعاریف موضوعات در توضیح مطالب گذشته بیان گردید که ما راه قابل اطمینان برای تنظیم چنین ساختارهایی جز مدل پیشنهادی نداریم! این مدل قادر خواهد بود مبتنی بر مبنای فلسفی خود، هر نوع حرکت خصوصاً حرکت کلی جامعه را بخوبی تعریف کند. مثلاً این الگو بایست از زیبایی‌شناسی، هنر و منطق و... و نیز کیفیت ارتباط بین آنها تصویر شفاف ارائه دهد. مجموعه این تعاریف در قالب یک نظام تعاریف جای می‌گیرد که ضرورت اولیه برای طراحی ساختارهای اجتماعی است. حال همین واقعیت در خصوص الگوی آسیب شناسی و ساماندهی صنعت نیز وجود دارد این الگو بایست به صورت همزمان به ارائه دو مجموعه بپردازد:

اول - نظام آثار احکام براساس ملاحظه رساله از منظر توصیف، تکلیف و ارزش

دوم - نظام تعاریف براساس شناسائی موضوعات

طبیعی است که تمامی این کارها خصوصاً ارائه نظام تعاریف بایست مترتب بر تغییر جهت حاکم بر نظام موضوع شناسی باشد، تا بتواند تعاریف صحیحی از زیبایی، عدالت و

هنر و موضوعات محوری و غیر از آن ارائه داد. و البته صحت این تعاریف نیز هماهنگی تعاریف با جهت‌گیری کل احکام معنا می‌شود. در واقع اگر این تعاریف نتواند از تناسب لازم با جهت‌گیری کل برخوردار باشد، باز نمی‌توان شاهد حرکتی نوین و موثر در صنعت کشور بود. پس شرط اول در کارآمدی الگوی پیشنهادی وجود ابزار هماهنگ‌سازی در محدوده‌ی موضوع شناسی برای نظام‌سازی است. به دیگر بیان ابزار هماهنگ‌سازی ابزار نظام‌سازی اجتماعی نیز است. اما قضیه به همین جا ختم نمی‌شود چرا که شرط دومی برای رسیدن به هدف غائی بایست، محقق شود که مهمتر و اساسی‌تر از شرط پیشین است؛ این پیش نیاز چیزی نیست جز وجود ابزار هماهنگ‌سازی در محدوده حکم‌شناسی برای نظام‌سازی! با توضیحات گذشته مشخص شد که این ابزار اکنون بعنوان احکام فردی وجود دارد و ثمره آن هم همین رساله‌های عملیه موجود است. اما ابزاری که ما از آن سخن می‌گوئیم علم اصول فقه احکام حکومتی است که هنوز در حوزه‌های علمیه به کار گرفته نشده است. در واقع هنوز راه البته تأسیس کامل این علم محتاج زمان مناسب آن هستیم؛ که امید می‌رود در آینده‌ای نزدیک این الگو در اختیار حوزه‌های علمیه قرار گیرد. تا بتواند توان علمی خود را در جهت استنباط آن دسته از احکامی بسیج کند، که شدیداً مورد نیاز حکومت اسلامی بوده و هست و جای خالی آن در عرصه مدیریت توسعه کلان کشور بخوبی احساس می‌شود. ولی طبیعی است که تا زمان استنباط کامل این نوع احکام هنوز راه باقی است. حال که ابزار هماهنگ‌سازی احکام حکومتی به صورت کامل طراحی و عرضه نشده است دو گزینه در پیش روی داریم:

اول: همان روش کنونی است که با استفاده از علم اصول موجود تکیه بر انتزاع بینی و رجوع به مفردات احکام به جمع‌بندی نهایی از آنها در جهت ارائه احکام حکومتی پردازیم. از مهمترین اشکالات بر این روش عدم تعریف صحیح از وحدت ترکیبی موضوعات پیچیده همچون بانک و بیمه و... و ملاً ارائه احکامی است که نمی‌تواند بعنوان عناوین اولیه احکام شرع مورد استناد قرار گیرد.

وجود تناقض میان چنین احکامی با روح حاکم بر فقه شیعه کمترین ضرر استفاده از چنین روشی است. مسلماً اگر علم ما از نوع علم معصوم (ع) بود که جایگاه، اثر و نسبت هر موضوع با موضوعات دیگر در نزد صاحب علم بخوبی مشهود بود، هیچ مشکلی در تعریف موضوعات و ارائه احکام وجود نداشت؛ ولی فعلاً چنین مقدوری برای ما وجود ندارد؛ لذا

بایست به فکر ابزار هماهنگ‌سازی برای نظام‌سازی بود، که در این حیطه آن را به تأسیس علم اصول فقه حکومتی (احکام اجتماعی) معنا کردیم.

دوم: بخاطر نبود علم اصول فقه حکومتی جهت هماهنگ‌سازی احکام، ناچار از روی آوردن به نظام‌سازی موضوعی هستیم و این مهم چنانچه پیشتر گذشت با تغییر جهت حاکم بر نظام موضوع‌شناسی ممکن خواهد بود.

این شیوه از ثمره‌ی بیشتر و خسارت کمتری نسبت به روش اول برخوردار است؛ چرا که نگاه اصلی در اینجا ایجاد هماهنگی میان جهت حاکم بر نظام موضوع‌شناسی با جهت حاکم بر فقه است و همین هماهنگی است که می‌تواند فقها و کارشناسان را نسبت به اتقان محصول نهایی تا اندازه زیادی امیدوار و مطمئن نماید. در واقع همین نظام تغییر جهت یافته است که هنوز حکم را به تبع تعریف صحیح از موضوع تعیین می‌کند. گرچه این حکم الزاماً همان حکم حکومتی در روش مطلوب نیست، اما مجموعه‌ی چنین احکامی هم ایمن از تناقض با روح حاکم بر فقه است.

بنابراین سیر مطلوب چنین است که با تأسیس اصول فقه حکومتی نظام‌سازی نیز از متن دین اخذ شود در این سیر این وحی است که ساختارهای عینی را تبیین می‌کند؛ طبعاً این غایت قابل قیاس با روش دوم نیست که در آن بناچار از جهت حاکم بر احکام و نظام موضوع‌شناسی سخن گفته می‌شود بلکه! در روش پیشنهادی نسبت به روش کنونی باز می‌توان نظام اقتصادی و نظام صنعتی را براساس چهارچوب احکام موجود تعریف نمود؛ اما این کجا و روش مطلوب کجا! که اصل ساختارها عیناً از متن وحی استخراج می‌شود.

۱۸/۷- سه مرحله: پیشنهادی برای تعریف موضوعات صنعت از منظر مکتب

۱. بایست جهت حاکم بر نظام موضوع‌شناسی کشور مطابق با جهت کلی احکام فقهی تغییر یابد.

۲. آثار تمامی موضوعات مرتبط با صنعت کشور در سه سطح خرد و کلان و توسعه در ملاحظه وضعیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه جمع‌بندی شود و در سمت چپ جدول تعریف قرار گیرد.

۳. با تنظیم سمت راست و میانه جدول، تطابق لازم میان آثار مزبور با احکام شرع صورت می‌گیرد تا حکم هر یک از موضوعات آنچنان که در تناقض با روح حاکم بر فقه نباشد، مشخص گردد.



در واقع پس از ارائه نظام موضوعات بایست احکام الهی را در مقابل آن نظام داد و چون قبلاً جهت کلی نظام موضوعات تغییر یافته است؛ لذا هیچ ضرورتی برای تصرف در آثار و مقتضیات احکام و ترکیب‌سازی از آنها وجود ندارد.

این بهترین مدل پیشنهادی در وضعیت موجود است که در عین تطابق با احکام فردی می‌توان آن را برای اداره‌ی عینی جامعه موثر دانست. این مدل برخاسته از همین احکام فعلی است که می‌تواند حداقل هماهنگ‌سازی میان حکم و موضوع را در شرائط کنونی ایجاد نماید. از دیگر سو این مدل می‌تواند مورد پذیرش فقهای معظم نیز باشد؛ حتی اگر برخی از ایشان قائل به ضرورت تدوین علم اصول فقه حکومتی نباشند، چرا که بنای اصلی این الگو بر عدم تغییر در مناسبات و مقتضیات فقه موجود و رعایت همه جانبه آثار احکام بوده است و هیچگونه مصلحت‌سنجی (استصلاح) یا استحسانی در آنها صورت نگرفته است. این الگو بهترین ابزار اقامه احکام در شرائط کنونی است و محصول‌نهایی آن تعریف صنایع به سه شکل متمرکز، نیمه متمرکز و غیر متمرکز می‌باشد. که ناظر بر تفکیک یا عدم تفکیک میان مدیریت مالکیت و اختیار در هر یک از این اشکال متناسب با ویژگی‌های هر یک از سطوح سه گانه خرد و کلان و توسعه است. گرچه در مراحل بعدی مدل‌سازی می‌بایست جدول تحلیل موضوعات صنعت، جدول تجزیه عناوین و جدول تجزیه اصطلاحات طراحی شود، اما اکنون با همین الگو می‌توان دسته‌بندی مناسبی از موضوع و حکم را به دست آورد. لذا کلیاتی از این الگو نیز در بخش آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد.